

تاریخ کلیسای ایران تا سال ۴۲۰ میلادی

هنگامی که راجع به تاریخ کلیسای ایران سخن به میان می‌آید، گویا در باره موضوعی تاریک و مبهم از تاریخ ایران سخن می‌گوییم. غالباً تصور بر اینست که مسیحیت هیچگاه ارتباطی به ایران نداشته و همیشه از آن دور بوده است، مگر در قرن های نوزدهم و بیستم که این ایمان توسط مسیونرها به ایران وارد شد.

مطالعه این کتاب، موجب خواهد شد که خواننده علاقه‌مند به این گوشه از تاریخ ایران، پی ببرد که مسیحیت از بدو آغاز چه پیوند استواری با این مرز و بوم داشته و «ایرانیان مسیحی» در تمام طول تاریخ، چه بهای سنگینی برای ایمان خود پرداخته‌اند. در ضمن، خواهیم کوشید علل ضعف و انطاط مسیحیت را در ایران و در سایر سرزمینهای مشرق زمین کشف کنیم.

پیش از آنکه وارد بحث اصلی شویم، روشن کردن یک نکته بسیار ضروری است. لازم است که اصطلاح «تاریخ کلیسای ایران» دقیقاً تعریف شود. اولاً ایران در کدام دوره؟ ثانیاً کدام کلیسا؟

حدود و صغور ایران در دوران مختلف متغیر بوده است. همچنین، کلیسا در ایران فقط محدود به مرزهای این سرزمین نبوده، بلکه گستره آن تا به مغولستان و چین می‌رسیده است. به همین جهت، هر گاه به «کلیسای ایران» اشاره می‌کنیم، الزاماً منظورمان کلیسای واقع در م حدوده جغرافیایی ایران امروز نمی‌باشد.

به علاوه «کلیسای» ایران هیچگاه در تقسیم‌بندی متداول مذاهب مسیحیت داخل نشد. معمولاً مسیحیت به سه شاخه یا مذهب کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان تقسیم می‌شود. اما نباید فراموش کرد که شاخه‌های فرعی دیگری نیز وجود داشته است که امروزه بعثت قلت پیروان آنها، توجه چندانی به آنها نمی‌شود. از آن جمله، می‌توان به کلیساهای مونوفیزیت قبطی، کلیسای یعقوبی سوریه، و کلیسای ارمنی، و کلیساهای ملکیت لبنان و سوریه و مصر و ارمنستان اشاره کرد. در این میان، کلیسایی که ما تحت عنوان «کلیسای ایران» از آن نام می‌بریم و زمانی شامل مسیحیان بین‌النهرین و فلات ایران و هندوستان و مغولستان و چین می‌شده، اعتقادات و تشکیلات خاص خود را داشته است. این کلیسا به نام کلیسای ن ستوری شناخته شده است.

گرچه کلیسای ایران در اواخر قرن پنجم عقاید نستوریوس را پذیرفت و نستوری شد، اما از قرن چهارم به بعد کلیسای ایران عملاً از تحت نظارت کلیسای انطاکیه که کلیسای مادر برای کلیسای ایران بحساب می‌آمد، خارج شد. علت تمایل به این استقلال، فشاری بود که از جانب حکومت ساسانیان بر کلیسا وارد می‌آمد. حکومت ساسانیان همواره این سوءظن را نسبت به مسیحیان ایران داشت که ایشان بلحاظ اشتراک عقیده با دشمن ملی یعنی حکومت روم، با آنان همکاری نمایند.

کلیسای ایران، البته با تعریفی که از آن بعمل آوردیم، متأسفانه خیلی کم مورد توجه محققین تاریخ کلیسا بوده است. شاید دلیل آن، ضعف و انحطاط آن، خصوصاً در دوره بعد از هجوم ویرانگر و «فرهنگ‌برانداز» مغول بوده است. در تهیه این کتاب، از منابع فارسی و غیرفارسی، استفاده شده تا بخشهای مختلف تاریخ کلیسای ایران بازسازی گردد.

آغاز مسیحیت در ایران در دوره اشکانیان - از آغاز تا سال ۲۲۴م.

ملاحظات کلی

پیش از آغاز بحث، لازم است از همین ابتدا نکته‌ای را روشن سازیم و آن این مسأله است که مقصود ما کدام «ایران» است. سرزمینی که ما امروز «ایران» می‌خوانیم، در ادوار مختلف تاریخ، مرزهای متفاوتی داشته و ترکیب و تراکم مردمش نیز متفاوت بوده است. طبعاً آنچه که امروز برای ما مهم است، این است که بدانیم مسیحیت در چه زمان و چگونه وارد آن سرزمینی شد که ما امروز ایرانش می‌نامیم.

در صدر مسیحیت، ایران امروز بزرگترین بخش امپراطوری اشکانی را تشکیل می‌داد. اما بخش مهمی از عراق امروز، ترکیه، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ترکستان و ازبکستان و تاجیکستان، افغانستان و پاکستان نیز جزو این امپراطوری بودند. پس وقتی از «آغاز مسیحیت در ایران» سخن می‌گوییم، باید توجه داشته باشیم که الزاماً منظور مناطق محاط در ایران امروزی نیست. هدف ما در این فصل و نیز در فصل‌های آینده، توجه به همین نکته است که مسیحیت عمدتاً در کدام بخش‌های امپراطوری اشکانی آغاز شد و بعد، در ادوار بعدی، در کدام بخشها بیشتر استقرار یافت. پس لازم است به این تعریف از «ایران» توجه داشته باشیم. در این کتاب، هر گاه مراد «ایران خاص» باشد، یعنی سرزمینی که مسکن اقوام آریایی‌نژاد بوده، از اصطلاح «فلات ایران» استفاده خواهیم کرد، و هر گاه منظور مناطق تحت سلطه امپراطوری‌های ایرانی باشد، به ذکر عنوان آن امپراطوری بسنده خواهیم کرد.

آگاهی‌های ما در خصوص زمان و چگونگی آغاز مسیحیت در ایران اشکانی متأسفانه بسیار اندک است. اما تأسف‌بارتر از آن اینست که همین داده‌های اندک نیز در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار دارد. واقعیت اینست که تمام آنچه که از نحوه آغاز و رواج مسیحیت در امپراطوری اشکانی می‌دانیم، مبتنی است یا بر نوشته‌های بسیار متأخر (قرن ششم به بعد)، یا بر روایات و احادیثی که محققین در اصالت و اعتبارشان تردید دارند. و ما راهی نداریم جز از نظر گذراندن این دسته از روایات و احادیث و نتیجه‌گیری بر اساس آنها.

بخش اول کلیسای ایران تا سال ۴۲۰ میلادی Module 1

احادیث و روایات

نگاهی گذرا به احادیث و روایات

در کتاب اعمال رسولان ۱۱-۸:۲، آمده که یهودیان بسیاری طبق سنت، از تمام نقاط دنیای آن روز بمناسبت عید پنطیکاست به اورشلیم آمده بودند. این واقعه مربوط به زمانی است که فقط ده روز از صعود مسیح به آسمان می‌گذشت. در میان اسامی ملل مختلفی که برای این عید حضور داشتند، کتاب اعمال رسولان به «پارتیان و مادیان و علامیان و ساکنان جزیره» نیز اشاره می‌کند. پارت ناحیه شمال غربی ایران امروزی، ماد حدود آذربایجان، عیلام جنوب شرقی، و جزیره منطقه واقع میان دو رود دجله و فرات (حدوداً عراق امروزی) است که به آن بین‌النهرین نیز می‌گویند. این آیه طبعاً ارتباطی به احادیث و روایات ندارد و بیانگری واقعیتی است. و اثر فیلد این احتمال را مطرح می‌سازد که شاید عده‌ای از این دسته از یهودیان ساکن مناطق مذکور در آیات فوق، به مسیح ایمان آوردند و در بازگشت به موطن خود، ظهور مسیح‌های موعود را در شخص عیسی ناصری نوید دادند. در ضمن، لایبور (Labour)، محقق فرانسوی معتقد است که چون در کتاب اعمال رسولان که حدود سال ۷۰ میلادی نوشته شده، از این سرزمین‌ها نام برده شده، این امر حاکی از آن است که مسیحیان مناطق غرب ایران اشکانی، در آن زمان قطعاً با «جوامع مسیحی سرزمین‌های دوردست مشرق‌زمین» آشنایی داشته‌اند. او از این نکته نتیجه می‌گیرد که یقیناً در حدود سال ۷۰ و ۸۰ میلادی، مسیحیت در بخش بین‌النهرین واقع در امپراطوری اشکانی رواج داشته است.

لابور می‌نویسد که طبق اسناد و روایات، انتشار مسیحیت در امپراطوری اشکانی به افراد مختلفی نسبت داده شده است، نظیر تومای رسول، نتنائیل رسول (برتولما)، و تدی رسول (لّتی). مرکز فعالیت اینان، شهر اِدسا بوده است که شهری است واقع در شمال بین‌النهرین در کناره رود فرات (این شهر امروزه عرفه نام دارد و در جنوب ترکیه امروزی و نه چندان دور از مرزهای سوریه واقع است).

طبق یک کتاب آپوکریف (مجهول‌الاصول) بنام «اعمال توما»، مرکز فعالیت‌های بشارتی توما باز شهر ادسا ذکر شده است. در برخی اسناد آمده که کلیسای شهر سلوکیه (همان که در زمان ساسانیان، سلوکیه-تیسفون یا مدائن، پایتخت امپراطوری ساسانی، نامیده شد) نیز بدست تومای رسول بنیان گذارده شده است. طبق سنن و احادیث دیگر، توما از آنجا به هندوستان رفت و مسیحیت را در آنجا رواج داد که تا به امروز نیز در حدود سواحل مالابار باقی است.

بر اساس برخی دیگر از احادیث که ظاهراً چندان معتبر به‌نظر نمی‌رسند، آبگار پنجم معروف به «آبگار سیاه» پادشاه ادسا، نامه‌ای به عیسی مسیح می‌نویسد و ضمن درخواست شفا، او را دعوت می‌کند که به‌خاطر آزارهای یهودیان، به شهر او برود و در همانجا ساکن شود. مسیح نیز در پاسخ، ایمان او را ستوده، قول می‌دهد که پس از صعودش، یکی از رسولانش را نزد او بفرستد. به همین جهت، تومای رسول پس از صعود مسیح، یکی از شاگردان خود را به‌نام «آدای» (تلفظ سُریانی «تَدی»)، که یکی از هفتاد تن مذکور در لوقا ۱۰:۱ بوده، به دربار آبگار می‌فرستد. در اثر خدمات آدای، آبگار و بسیاری از اهالی ادسا و قلمرو او به مسیحیت گرویدند و بدینسان مسیحیت در بخش غربی امپراطوری اشکانی رواج یافت، و از آنجا به داخل فلات ایران و در میان اقوام آریایی.

نکته بسیار جالب در خصوص این حدیث این است که آن را یوسیبوس (Eusebius)، مورخ معتبر و برجسته کلیسا (۲۶۰ تا ۳۴۰) مقارن سال ۳۲۴ به‌نگارش در آورده است. محققین معتقدند که نقل چنین روایت نامعتبری توسط یوسیبوس بر اعتبار او خدشه وارد می‌سازد.

بر اساس احادیثی دیگر، آدای شخصاً یا به‌واسطه شاگردانش، آگای و ماری، در آریلا (آریل امروزی واقع در عراق) کلیسای نیرومندی بنیاد نهاد. همچنین آمده که ماری در شهر نصیبین نیز به تبشیر انجیل پرداخته است.

متأسفانه آگاهی‌های ما در باره این دوره زمانی، از این اطلاعات جسته و گریخته و نامطمئن فراتر نمی‌رود.

اصالت و اعتبار این احادیث

مورخین و محققین نظر مساعدی نسبت به این اسناد و مدارک ندارند. دلایل دانشمندان را به می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

متأخر بودن اسناد

اکثر این اسناد مربوط به قرون هفتم به بعد است. محققین معتقدند که پیشوایان کلیسای واقع در امپراطوری ساسانی که مرکز آن در پایتخت ساسانی، شهر تیسفون بود، این اسناد را تدوین کردند تا ثابت کنند که کلیسای مشرق‌زمین توسط رسولان و شاگردان آنان تأسیس شده؛ در نتیجه، کلیسای امپراطوری ساسانی اعتبار و مرجعیتی همسان با کلیساهای غرب دارد (منظور کلیساهای واقع در امپراطوری بیزانس یا روم شرقی است که مرکز آن در شهر انطاکیه بود). چنین تلاشی از سوی کلیسای امپراطوری ساسانی علل و اسباب سیاسی داشت که از فصل سوم به بعد، به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نباید فراموش کرد که از قرون وسطی این رسم در کلیساها متداول شد که بگونه‌ای منشأ خود را به رسولان برسانند و به این ترتیب برای خود اعتباری کسب کنند و از اقتداری برتر یا مساوی با کلیساهای دیگر برخوردار شوند. کلیسای شهر روم، بارزترین نمونه چنین گرایشی است، زیرا همواره کوشیده است با توسل به روایات و احادیث و سنت‌ها، پطرس رسول را بنیانگذار خود معرفی کند. جالب است که کلیسای انطاکیه نیز همین ادعا را داشته است. کلیسای ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود و کوشید با استناد به همین نوع روایات، خود را به یکی از رسولان (توما و تدی و نتائیل) و یا حداقل به شاگرد آنان (ادای) منتسب کند.

اشتباهات تاریخی

علت دیگر عدم اعتماد محققین، برخی اشتباهات تاریخی است که در این اسناد وجود دارد. به‌عنوان مثال، در کتاب «اعمال ماری» قید شده که مردم بین‌النهرین ارواحی را می‌پرستند که در درختان و سنگها سکنی دارند، و هیچ اشاره‌ای به ستاره‌پرستی بابلیها و دین زرتشتی ایرانیان نمی‌کند. یا به مسیحی شدن اقوام ساکن در کوهستانهای غرب ایران اشاره شده، در حالیکه مسیحیت پیش از قرن پنجم به این نواحی نرسیده است.

ماهیت افسانه‌گونه اسناد

به عقیده محققین، برخی از این اسناد، معجزاتی را به قهرمانان خود نسبت می‌دهند که فاقد اصالت می‌باشند و خواننده را به یاد وقایع کتاب دانیال می‌اندازند.

نتیجه‌گیری بر اساس احادیث

با توجه به آنچه که از احادیث مربوط به آغاز مسیحیت در امپراطوری اشکانی در می‌یابیم، و نیز با عنایت به نظر صاحب‌نظران در باره اصالت و اعتبار این احادیث، با قید احتیاط، به نتایج زیر می‌توان رسید.

مسیحیت در امپراطوری اشکانی

نقطه آغاز

بر اساس تمام این روایات، می‌توان این نتیجه را گرفت که نقطه آغاز مسیحیت در امپراطوری اشکانی، همین شهرهای مرزی، یعنی ادسا و آربلا و نصیبین بوده است. جزئیات روایات گرچه ممکن است اصالت و اعتبار لازم را نداشته و با افسانه آمیخته باشد و با نیت اثبات اقتدار کلیسای تیسفون نوشته شده باشد، اما نمی‌توان کلیات آن را یکسره مردود دانست. صاحب‌نظران گرچه روایات مربوط به بنیانگذاری کلیسای ادسا بدست تومای رسول را واجد اعتبار لازم نمی‌دانند، اما روایات مربوط به ادای را نسبتاً قطعی و معتبر به‌شمار می‌آورند. به این شکل، می‌توان آغاز مسیحیت در ادسا و کلاً ایالات غربی حکومت اشکانی را منتسب به او دانست.

بر اساس این کلیات، و به‌علت قرابت فرهنگی و زبانی میان شهرهای بین‌النهرین اشکانی با سایر مناطق سریانی‌زبان امپراطوری روم، دلیلی وجود ندارد که انکار نماییم که کلیسای ایران اشکانی از بین‌النهرین آغاز شده باشد. اما در خصوص اینکه این کلیسا را چه کسی بنیان گذارده، نمی‌توان نظر قطعی ارائه داد. برای مثال، ما نمی‌دانیم کلیسای دمشق را چه کسی بنیان گذاشت (اعمال ۲:۹ به‌گونه‌ای ناگهانی ما را از وجود چنین کلیسایی باخبر می‌سازد)؛ یا نمی‌دانیم مسیحیت نیرومند انطاکیه به‌دست چه کسی به‌وجود آمد، جز اینکه می‌دانیم «آنانی که به‌سبب ادیتی که در مقدمه استیفان برپا شد» (اعمال ۱۹:۱۱)، عامل این امر بودند؛ اما می‌دانیم که در سالهای نخست مسیحیت، رسولان (منظور آن دوازده می‌باشد) رأساً کلیسایی را در هیچ جا بنیاد نگذاشتند، بلکه این ایمانداران جدید یهودی‌نژاد بودند که پیام انجیل را با خود به نقاط مختلف بردند (مثلاً ر.ش. اعمال ۴:۸ و ۴۰؛ ۳۰:۹، ۳۲؛ ۱۱:۱۹ و ۲۰). ظاهراً جابجایی رسولان در دهه‌های بعدی شروع شد، زمانی که مسیحیت در

بسیاری از سرزمینها جا افتاده بود. پس کلیساهای ادسا و آربلا و نصیبین نیز از این قاعده مستثنی نیستند و احتمال دارد که مستقیماً به دست یک رسول بینانگذاری نشده باشند. با وجود این، نمی‌توان به‌یکباره منکر شد که شخصیت‌هایی نظیر ادای و ماری و آگای وجود نداشته‌اند.

احتمال اشاعه مسیحیت در فلات ایران در قرن اول

حتی اگر روایات و احادیث مورد اشاره را فاقد اعتبار لازم بدانیم، باز می‌توانیم با احتمال فراوان بگوییم که مسیحیت در فلات ایران در میان اقوام آریایی از همان قرن اول رایج شده است، اما شاید نه به اندازه نواحی مردمان سریانی‌زبان. برای تأیید پیشرفت مسیحیت در میان اقوام آریایی، می‌توان به چند عامل توجه کرد.

عامل نخست، غیرت بشارتی‌ای است که در عهد رسولان بر مسیحیان حکمفرما بود. اساس این غیرت و اشتیاق، فرمان مسیح بود به شاگردان مبنی بر اینکه به تمام عالم بروند و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنند. با چنین غیرتی، محال بود که شاگردان اعلام بشارت را فقط به دنیای یونانی-رومی محدود کرده باشند.

دوم، می‌دانیم که جوامع یهودی از زمان اسارت بابل در بین‌النهرین و فلات ایران وجود داشته است. اولین هدف شاگردان و پیروان مسیح در قرن اول، اعلام مژده آمدن مسیح موعود به قوم وعده، یعنی یهودیان بود. نمی‌توان تصور کرد که رسولان و شاگردان در قرن اول، این جوامع مهم یهودی را نادیده گرفته باشند، در حالیکه می‌دانستند نمایندگانی از این جوامع در روز پنطیکاست در اورشلیم حضور داشته‌اند. وانگهی این واقعیت را نباید فراموش کرد که تعداد پراکندگان یهودی در مشرق‌زمین بیش از مغرب‌زمین بوده است.

سوم، زبان رایج در بین‌النهرین اشکانی، زبان سریانی/آرامی بود، یعنی همان زبانی که رسولان و شاگردان یهودی‌شان به آن سخن می‌گفته‌اند. به سبب همین نزدیکی زبان و فرهنگ، محال می‌نماید که پیام مسیح به این نقاط نرسیده باشد. در کتاب اعمال رسولان آمده که مسیحیت در دمشق و انطاکیه استوار شده بود. لذا بعید به نظر می‌رسد که در شهرهای نه چندان دور از آن، شهرهایی نظیر ادسا و آربلا و نصیبین، که از همان فرهنگ و زبان برخوردار بودند، کلیسایی تأسیس نشده باشد. بنابراین، می‌توان با احتمالی بالا تصور کرد که پیام مسیح از این شهرهای مرزی به داخل فلات ایران نیز رسوخ کرده باشد.

میزان گسترش مسیحیت در فلات ایران

و اما در مورد میزان رواج مسیحیت در میان اقوام آریایی‌نژاد در فلات ایران هیچ اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. مدارک موجود اکثراً به اشاعه مسیحیت در سرزمینهای سریانی‌زبان (بین‌النهرین) یا سرزمینهای حاشیه خلیج فارس اشاره دارد و نشان می‌دهد که مسیحیت در این سرزمینها و در میان مردم سریانی‌زبان، گسترش قابل توجهی داشته است. در میان این اسناد و مدارک، نقل قولی هست از «بار دیسان» (۲۲۲-۱۵۴) در کتاب یوسیبوس قیصریه که در آن به «خواهران ما در گیلان...» اشاره‌ای گذرا شده است.

به‌هرحال، نمی‌توان این احتمال را یکسره نادیده گرفت که عده‌ای از آریاییها توسط یهودیان مسیحی‌شده یا مشرین سریانی به مسیحیت گرویده باشند؛ اما اثری از آن به‌دست ما نرسیده است. لایبور، محقق فرانسوی نیز در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند: «به هر تقدیر، دین یهودی-مسیحی هیچ اثری از خود باقی نگذاشته است (مقصود در امپراطوری اشکانی در صدر مسیحیت است). همه شواهد ما را به‌سوی پذیرش این نکته سوق می‌دهد که پیش از آغاز دوره ساسانی، امپراطوری ایران شامل جوامع سازمان‌یافته مسیحی نبود. فقط از حدود سال ۲۵۰ بود که مسیحیت «کاتولیک» ... توانست سلطه خود را تا به رود دجله گسترش دهد.»

علل احتمالی عدم اشاعه گسترده در میان آریایی‌ها

اگر حدس ما درست باشد که مسیحیت در این دوره، در میان مردم آریایی از گسترش لازم برخوردار نشد، برای این امر می‌توان چند علت متصور شد:

عامل زبان : آنچه که موجب شد مسیحیت در امپراطوری روم پیشرفتی سریع داشته باشد، عامل زبان بود. مسیحیان یهودی‌نژاد اولیه اکثراً به دو زبان مهم امپراطوری، یعنی یونانی و آرامی تسلط داشتند (ر.ش. شرح گسترش مسیحیت در امپراطوری روم توسط مسیحیان یهودی‌نژاد هلنیست، اعمال ۶ و ۸ و ۱۳). این گسترش خارج از امپراطوری روم، در مناطق سریانی‌زبان امپراطوری اشکانی نیز شاید به همان سرعت تحقق یافت. اما آیا همین امر در مورد مناطق آریایی‌نشین فلات ایران نیز می‌تواند صدق کند؟ قطعاً نه! مردم فلات ایران، به غیر از طبقه اشراف اشکانی که احتمالاً یونانی می‌دانستند، به زبان محلی خود سخن می‌گفتند. مبشرین سریانی‌زبان اولیه با کدام زبان می‌توانستند با آنها ارتباط برقرار نمایند؟ مگر به‌واسطه یهودیان ساکن در میان این مردمان.

ترکیب جمعیت : مردمی آریایی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، متعلق به طایفه‌های مختلفی بودند (نظیر مادها، پارسها، پارتها - که البته اگر اینها واقعاً آریایی بوده باشند- و مردم گیلان و مازندران). هر یک از این طایفه‌ها زبان و فرهنگ و عقاید خاص خود را داشتند. برای مبشرین اولیه مسیحیت بسیار دشوار بود که پیام خود را به سرعت با زبان و فرهنگ این طوایف انطباق دهند.

عقاید مذهبی و فلسفی : مردم امپراطوری روم از هر نژاد و فرهنگی که بودند، بعد از لااقل سه قرن سلطه یونانیان و رومیان، به یک یکپارچگی نسبی در زمینه عقاید مذهبی رسیده بودند. خدایان مختلف که مورد پرستش این مردمان بودند، با هم تداخل داشتند، به این معنی که رومیها خدایان یونانی را با نامهایی جدید جذب فرهنگ خود می‌کردند، یا خدایان مصری در خارج از مصر مورد عبادت قرار می‌گرفت، یا حتی میترا (مهر)، ایزد ایرانی به روم راه یافت و مورد تکریم فراوان قرار گرفت، طوری که در قرون بعدی، حتی به رقیب خطرناک مسیحیت بدل گردید. به‌علاوه فرهنگ و فلسفه یونانی نفوذ زیادی در میان مردم امپراطوری روم داشت. تمام اینها سبب می‌شد که وقتی مبشرین اولیه مسیحی در باره مقوله‌هایی نظیر تجسم خدا یا پسر خدا سخن می‌گفتند، برای شنوندگان چندان غریب جلوه نمی‌کرد. توده مردم آریایی فلات ایران با چنین مفاهیمی آشنایی نداشتند. ما حتی از عقاید دینی مردم فلات ایران در دوره اشکانیان اطلاعات دقیق و موثقی نداریم. شاید برای مبشرین اولیه، یافتن «زبانی مشترک» برای انتقال پیام خود به این مردم چندان ساده نبوده است.

فرهنگ و سواد : جای تأسف است بگوئیم که آریاییان ساکن فلات ایران در این دوره، دارای فرهنگ بالایی نبودند. اکثر ایشان یا کوچ‌نشین بودند یا کشاورزان بی‌سواد. شاید این نیز مانعی بر سر راه اشاعه سریع مسیحیت در میان آریاییها بود. وضع مردم امپراطوری روم در این زمینه به‌نسبت بهتر بود.

شرایط جغرافیایی : ایران زمین سرزمینی است با اقلیمی خشن و نامهربان. کوهستانها و کویرهای این خطه گرچه گاه پناهگاهی بوده از حمله دشمن و مانعی بوده بر سر راه پیشرفت سریع او، اما نقطه ضعفی نیز برای مردم آن به‌لحاظ تماس و مبادلات تجاری و فرهنگی آنان به‌شمار می‌آید.

نتیجه

آنچه می‌توان گفت این است که در دو سده نخست میلادی، مسیحیت در مناطق سریانی‌نشین امپراطوری اشکانی گسترشی بسیار چشمگیر داشت؛ اما از میزان گسترش آن در میان اقوام آریایی اطلاع دقیقی نداریم؛ فقط می‌دانیم که در فلات ایران و فراسوی آن نیز کلیساها وجود داشته است. حدس ما این است که در این دوره، مسیحیت در میان اقوام آریایی ساکن در نقاط مختلف فلات ایران رواج گسترده‌ای، همچون مناطق سریانی‌نشین، نداشته است.

اطلاع دقیق‌تر ما از وضعیت مسیحیت در این سرزمین به عهد ساسانیان مربوط می‌شود.

کیفیت مسیحیت دوره اشکانی

علی‌رغم کمبود اطلاعات ما در باره مسیحیت در حکومت اشکانی، به‌واسطه روایات و اسنادی که در باره دو شخصیت برجسته کلیسای این دوره موجود است و سروده‌هایی که از این مقطع زمانی کشف شده، می‌توان به نتیجه‌گیری محتاطانه‌ای دست زد.

مسیحیتی با حالتی یهودی: مناجات سلیمان

در سال ۱۹۰۹ سرودنامه‌ای کشف شد که به زبان سریانی شرقی نوشته شده و آن را «مناجات سلیمان» می‌نامند. این سرودنامه شامل ۴۲ سروده روحانی می‌باشد. به باور صاحب‌نظران، این سند متعلق به اواخر قرن اول میلادی می‌باشد. لذا می‌توان گفت که این قدیمی‌ترین سرودنامه کلیسایی است که در دست داریم.

این سروده‌ها گرچه حاوی اعتقادات درست مسیحی می‌باشند، اما فحوای آنها حکایت از این دارد که در محیطی یهودی نوشته شده‌اند. با توجه به اینکه مسیحیت در سراسر دنیای آن روزگار، نخست در میان یهودیان اشاعه می‌یافت، این امر را می‌توان کاملاً طبیعی دانست.

متفکرین برجسته

در کلیسای تحت قلمرو اشکانیان چهره‌های برجسته زیادی بوده‌اند. ما در اینجا به دو نفر از برجسته‌ترین آنها اشاره می‌کنیم تا کیفیت مسیحیت این دوره را بهترین درک کنیم.

باردیسان

باردیسان نجیب‌زاده و ورزشکار و شاعر و فیلسوف برجسته‌ای بود که در حدود سال ۱۵۴ در شهر ادسا چشم به جهان گشود. طبق روایات، او یک پارسی بود که والدینش به‌علل سیاسی به آن شهر پناه آورده بودند. او در علوم مختلف یونانی و پارسی و سریانی روزگار خود کسب دانش نمود و در ۲۵ سالگی به مسیحیت گروید. به‌سبب دانش و نیز علاقه وافر خود، خیلی زود به منصب شماسی گمارده شد و دیری نپایید که از رهبران کلیسای حکومت اشکانی گردید.

از او کتابی باقی مانده به‌نام «گفت و گویی در باب سرنوشت» که اثری است الهیاتی. متکلمین بعد از او، وی را به بدعت غنوصی (گنوستیکی) متهم کرده‌اند، اما بر طبق این اثر، می‌توان گفت که او متکلمی بود با عقایدی بدیع که گاه به لبه و رطه بدعت نزدیک می‌شده است. اشکال کار او (اگر بتوان آن را اشکال به‌شمار آورد) این بوده که عقاید الهیاتی‌اش با عقاید فلسفی یونان و مغان پارسی و ستاره‌شناسی کلدانی آمیخته بوده است.

در اینجا باید متذکر شد که در این دوره (قرن دوم میلادی)، هنوز اعتقادنامه‌های بین‌الکلیسایی تدوین نشده بود تا مشخص کند کدام متکلم بدعت‌گذار است و کدام راست‌دین. عقاید باردیسان گرچه امروز برای ما غریب می‌نماید، اما برای آن روزگار چندان غریب نبوده است. در میان متکلمین غربی نیز تا قبل از شورای مهم نیقیه، بوده‌اند کسانی که در مقایسه با اعتقادنامه این شورا، از عقاید دیگرگونی برخوردار بوده‌اند.

در هر حال، گفته می‌شود که باردیسان به‌سبب همین عقاید از کلیسا اخراج شد و تعالیم او منحرف اعلام گردید.

تاتیان

متکلم برجسته دیگری که در این دوره در کلیسای شرق تا ابد خواهد درخشید، مردی سریانی است به نام تاتیان که در یکی از شهرهای بین‌النهرین چشم به جهان گشود (حدود ۱۱۰ تا ۱۸۰). او در حدود سال ۱۵۰ برای تحصیل علوم الهی به روم رفت و در محضر ژوستین شهید، متکلم برجسته کلیسای غرب، به کسب دانش پرداخت. در حدود سال ۱۷۲ به مشرق‌زمین بازگشت و در محلی در نزدیکی آربلا مدرسه الهیات گشود. او برخلاف باردیسان، به‌جای وارد کردن فلسفه در کلیسا، کتاب‌مقدس را وارد کلیسا نمود. این خدمتی بود برجسته که اثرش هیچگاه از میان نخواهد رفت.

تهیه دیاتسارون: تاتیان به‌هنگام بازگشت به زادگاه خود، متوجه شد که در کلیساهای این خطه، انجیل‌های آپوکریف گوناگونی مورد استفاده است، مانند انجیل توما و اعمال توما. کار ابتکاری تاتیان این بود که انجیلی واحد بر اساس محتوای هر چهار انجیل تهیه کرد که به‌دقت حاوی تمامی مطالب آنها بود. ویژگی این اثر این بود که به زبان سریانی تهیه شده بود و مسیحیان بین‌النهرین می‌توانستند براحتی از آن استفاده کنند. تاتیان این اثر را «دیاتسارون» نامید که به یونانی یعنی «از هر چهار».

گرچه اقدام تاتیان سبب شد که مطالب انجیل‌های کائنی در مشرق‌زمین رواج یابد، اما این اثر متأسفانه تا قرن‌ها به‌عنوان «انجیل کلیسای شرق» باقی ماند. در اواسط قرن سیزدهم میلادی، این کتاب سریانی به فارسی ترجمه شد، گرچه این ترجمه دقیقاً ترتیب و توالی کتاب سریانی را دنبال نمی‌کند. در نیمه دوم قرن بیستم، این ترجمه فارسی دیاتسارون به‌همت آقای یگر و انتشارات نور جهان به فارسی امروزی برگردانده شد و با نام «فروغ بی‌پایان» منتشر گردید. دیاتسارون گرچه برای آشنایی کلی با تعالیم و زندگی مسیح مفید است، خصوصاً برای علاقمندان به آگاهی از تعالیم و زندگی مسیح، اما برای مطالعات الهیاتی هرگز نمی‌تواند جای چهار انجیل جداگانه را بگیرد.

تأکید بر ریاضت و رهبانیت: گرچه تاتیان به‌خاطر خدمتی که به‌لحاظ اشاعه انجیل راستین انجام داد همیشه مورد تحسین خواهد بود، اما ایرادی که بر خدمت او وارد می‌آورند، تأکید افراطی او بر ریاضت. این امر در قرون بعدی موجب تأکید بسیار کلیسای شرق بر رهبانیت و دیرنشینی گردید، نکته‌ای که بازتابش را در اشعار حافظ می‌بینیم. تأکید بر رهبانیت و پرهیز از ازدواج اثری منفی بر گسترش مسیحیت در قلمرو حکومت‌های ایرانی داشت که در فصل‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

فعالیت‌های تبشیری

در این میان، از فعالیت‌های تبشیری کلیسای واقع در حکومت اشکانیان نباید غافل ماند. مسیحیان سریانی‌زبان غیرت بشارتی فراوانی داشتند و پیام انجیل را در اکثر نقاط مشرق‌زمین اشاعه داده بودند. طبق روایات و نیز بر اساس یافته‌های تاریخی و باستان‌شناختی، اکنون می‌توانیم با قطعیتی نسبی بگوییم که مسیحیت در دوره اشکانیان، در کردستان، گیلان، ارمنستان، باکتریا (شمال افغانستان)، سواحل خلیج فارس، آسیای مرکزی در میان قبایل ترک و مغول، در هندوستان، و تا به «جوج و ماجوج» (احتمالاً چین) ترویج یافته است.

همانطور که قبلاً به تفصیل گفتیم، آنچه مسلم است این است که رواج عمده مسیحیت، در میان مردم سریانی‌زبان ساکن در غرب قلمرو اشکانیان بوده است، اما از تعداد مسیحیان یا کلیساهای مناطق فوق‌الذکر اطلاعی در دست نیست.

در آغاز دوره ساسانیان - (سده‌های سوم و چهارم میلادی)

آغاز حکومت ساسانیان

در دوره اشکانیان، ایالت فارس توسط دولتی نیمه‌مستقل اداره می‌شد که گویا فقط در ظاهر مطیع حکومت اشکانی بود. حکمرانان این دولت نیمه‌مستقل، در ضمن سمت کهانت آتشکده‌های زرتشتی را نیز عهده‌دار بودند. بر روی آثاری که از این دوره باقی مانده، تصویر حکمرانی مشاهده می‌شود که در مقابل آتش مقدس ایستاده، کمانی در دست دارد و در طرف دیگر آتش، درفش کاویانی افراشته شده است. این امر نشان‌دهنده این است که این حکمرانان در کنار مقام سیاسی، وظیفه مذهبی نیز داشته‌اند.

در اوائل قرن سوم میلادی، اردشیر بابکان حکمران ایالت فارس بود. او طی یک رشته نبردها موفق شد بر مناطق اطراف فارس نیز مسلط شود و سرانجام لشکر اردوان، پادشاه اشکانی را شکست دهد. اردشیر در حدود سال ۲۲۴ میلادی قلمرو اشکانیان را تحت سیطره خود درآورد و به این ترتیب، خاندان جدیدی سرنوشت ایران را به‌دست گرفت.

اردشیر و همه شاهان ساسانی، سیاست وحدت و تداخل دین و حکومت را دنبال کردند. طبیعی است در مملکتی که دیانت و سیاست تفکیک‌ناپذیر باشد، پیروی و تبلیغ سایر عقاید مذهبی اگر غیرممکن نباشد، لااقل بسیار دشوار خواهد بود. در چنین شرایطی است که مسیحیت در قلمرو ساسانی موجودیت نحیف خود را ادامه داد، تا آنجا که تبدیل به یکی از ادیان مهم این قلمرو گردید.

اطلاعات ما از مسیحیت در عهد ساسانیان خوشبختانه بیشتر و معتبرتر از دوره اشکانیان است. نخست به موقعیت مسیحیت در سده سوم میلادی، یعنی در آغاز کار ساسانیان می‌پردازیم و شرح خواهیم داد که چه وقایعی باعث تحکیم بیشتر مسیحیت در قلمرو ساسانی گشت.

رویدادهای کلیسایی

قرن سوم

اسرای مسیحی در زمان شاپور اول

شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱)، جانشین اردشیر بابکان، جنگهای طولانی‌یی با امپراطوری روم کرد. او در سال ۲۶۰ بر رومیها پیروز شد و موفق شد والرین، امپراطور روم را نیز اسیر سازد. او همراه والرین، بسیاری از سربازان اسیر و مردم شهرهای بین‌النهرین رومی را به رسم آن زمان به سرزمین فاتح کوچانید و ایشان را بر آن داشت تا شهری بنا کنند که آن را «وه اندو شاپور» نامید، یعنی «شهر شاپور به از اندو (انطاکیه)». این همان شهر گندیشاپور یا به لفظ عرب، جندی‌شاپور امروزی، در نزدیکی دزفول و شوشتر می‌باشد. مسیحیان آرامی زبان، این شهر را «بیت لاپات» می‌گفتند. لازم به تذکر است که سریانی‌زبانها عادت داشتند که نام فارسی شهرها را تبدیل به نامهای سریانی کنند.

در میان این خیل اسراء، مسیحیان بسیاری نیز بچشم می‌خوردند. در میان افسانه‌های باقیمانده، داستانی هست که می‌گوید دیمیتریانوس، اسقف انطاکیه نیز در میان اسراء بود. اسیران مسیحی از او خواستند تا همانند انطاکیه، در گندیشاپور نیز اسقف و رهبر ایشان باشد. می‌گویند که پاپا، اسقف تیسفون او را در این مقام تأیید کرد.

از قرائن و شواهد چنین برمی‌آید که تعداد زیادی از این اسرای مسیحی در سایر نقاط خوزستان نیز پراکنده بوده‌اند. محمد بن جریر طبری، مورخ ایرانی می‌گوید که شهر «شادروان شوشتر» را نیز این اسیران بنا کرده‌اند.

اما گویا این اسرا به نقاط مرکزی ایران (فارس و پارت) نیز منتقل شده‌اند. در اینصورت، آن عده از اسرای تبعیدی، در این مناطق جدید، دست به تأسیس کلیساهایی برای خود زده‌اند. این امر خود می‌تواند بیانگر این باشد که احتمالاً عده‌ای از زرتشتیان نیز در اثر تماس با این مسیحیان، به مسیحیت گرویده باشند.

مناطق اسقف‌نشین

ساسانیان شهر سلوکیه، واقع در نزدیکی بغداد امروزی را پایتخت خود قرار دادند و در کنار آن محله جدیدی بنا کردند بنام تیسفون. این شهر در اسناد تاریخی، سلوکیه-تیسفون نامیده می‌شود که اعراب آن را مدائن می‌خواندند، یعنی «شهرها» که این خود گواه بر بزرگی و آبادی این شهر می‌باشد. در محله قدیمی شهر، یعنی در سلوکیه، مسیحیان سریانی‌زبان بسیاری می‌زیسته‌اند. شخصی به نام «پاپا بن عگای» اسقف این شهر بوده است که ذکری از او به‌میان خواهیم آورد.

در میان اسناد باقیمانده از قرن پنجم، سندی است مربوط به سال ۴۱۲ که به مناطق اسقف‌نشین ایران اشاره می‌کند که متأسفانه اکثراً اسامی سریانی است و امروزه نمی‌دانیم این اسامی مترادف کدام شهرهای قلمرو ساسانیان می‌باشند. اما پیداست که در اوایل قرن چهارم میلادی، بسیاری از شهرهای بین‌النهرین متعلق به حکومت ساسانی و برخی شهرهای داخل فلات ایران اسقف‌نشین بوده است، خصوصاً شهرهای مناطق غربی کشور.

اسقف پایا و تلاش او برای سازماندهی کلیساها

اطلاعات ما در باره این دوره زمانی هنوز کامل نیست. آنچه که در این میان با قطعیت بیشتر می‌دانیم اینست که در حدود سال ۲۸۰ میلادی، شخصی سریانی‌تبار به‌نام پایا بن عگای، اسقف کلیسای سلوکیه-تیسفون گردید. مسیحیت در این شهر گویا چندان قوی نبود. در اثر تلاش‌های پایا، مسیحیت در این شهر رونق یافت و استوار گردید. پایا پس از آنکه به اوضاع کلیسای تیسفون، پایتخت ساسانی، سر و سامان بخشید، به این فکر افتاد که نظم و انتظامی در تشکیلات سایر کلیساهای ایران (یا شاید لاقلاً مناطق اطراف تیسفون که در آنجا تعداد مسیحیان بیشتر بود) به‌وجود آورد. برخی از محققین معتقدند که اقدام پایا انگیزه‌ای جاه‌طلبانه داشت و قصد واقعی او این بوده که اسقفان سایر شهرهای ایران را تحت حاکمیت خود در آورد و در واقع، اسقف تیسفون را هم‌تراز اسقف شهرهای مهم روم، انطاکیه و اسکندریه سازد و موقعیتی مستقل به کلیسای تیسفون ببخشد. به‌رحال قصد پایا این بود که حدود هر منطقه اسقف‌نشین تعیین شود، روش و نحوه انتصاب اسقفان مشخص گردد، و این اسقف‌نشینها تحت انجمنی گرد هم آیند؛ امر اخیر طبیعتاً حاکمیت کلیسای تیسفون را که او رهبری آن را بعهده داشت، تثبیت می‌کرد. همانطور که انتظار می‌رفت، سایر اسقفان شدیداً به مخالفت با او برخاستند، از آن جمله است میلِس (Miles) ، عقب‌اللهه (Aqbalaha) ، حبیب، و شمعون برصباغ. میلِس یک مسیحی از زمینه زرتشتی، و زادگاهش شهر ری بود. ویگرم، محقق مسیحی، می‌گوید که میلِس «سرسپردگی و غیرت و شور و حرارتی را خاص ملت ایرانی است، از خود نشان داد.»

برای رسیدگی به این امر، شورایی در سال ۳۱۵ در شهر تیسفون برگزار شد. مدارک تاریخی که به شرح این شورا پرداخته‌اند، در مواردی با یکدیگر اختلاف دارند. اما آنچه که عیان است، اینست که اسقفان حاضر با حاکمیت و ریاست پایا مخالفت کردند و برای محکوم کردن او، اتهامات اخلاقی و تکبر و جاه‌طلبی به او نسبت دادند. در این اسناد تاریخی، جزئیات مذاکرات و مراعات شورا بگونه‌ای نمایشی ذکر شده، اما بعلت اختلافات در روایات، نمی‌توان به هیچ‌یک کاملاً اعتماد کرد. در هر حال، نتیجه شورا مطابق همه اسناد باقیمانده این بود که پایا عزل و شمعون برصباغ به جای او منصوب شد. می‌گویند پایا در اثر فشار خشم و ناراحتی سکنه کرد و فلج شد. بااینحال او مراتب را به «پدران غربی»، یعنی احتمالاً اسقفان انطاکیه گزارش کرد و از آنان مدد خواست. ایشان هیأتی را روانه تیسفون کردند که بلافاصله تصمیمات شورا را ابطال کرد و پایا را در مقام خود ابقا نمود و برصباغ را بعنوان جانشین آتی او تعیین کرد. به‌رحال، اصلاحات و اقدامات پایا بی‌نتیجه ماند، اما از ظواهر چنین بر می‌آید که حاکمیت و برتری اسقف تیسفون تا حدی تثبیت گردید.

قرن چهارم

مسیحی شدن ارمنستان

اتفاق مهمی که در اوایل قرن چهارم افتاد، مسیحی شدن حکومت ارمنستان بود. لازم به تذکر است که ارمنستان از زمان اشکانیان به بعد، همواره میان ایران و روم دست به دست می‌گشت. در سال ۳۰۱ میلادی (یا شاید هم ۳۰۰)، تیرداد، پادشاه ارمنستان، مسیحیت را مذهب رسمی دربار اعلام کرد. در این میان، تلاشهای اسقف ارمنی، گریگور لوساوریچ (نوربخش) را نباید از یاد برد. تیرداد ارمنیان زرتشتی را بزور مسیحی کرد.

بعد از مسیحی شدن حکومت روم در حدود سال ۳۲۳، حکومت ارمنستان متمایل به تقرب به روم شد، و همین امر باعث شد که حکومت ساسانی و روم، دائماً بر سر تسلط بر ارمنستان با یکدیگر درگیری نظامی پیدا کنند.

رسمیت یافتن مسیحیت در روم

در اوایل سلطنت شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰)، وضع مسیحیت در قلمرو ساسانی، تقریباً به همان شکلی که در سده سوم بود، ادامه یافت. تا پیش از این دوره، سندی معتبر از جور و ستمی سازمان‌یافته بر مسیحیان در قلمرو ساسانیان در دست نیست. شاید به همین جهت بود که مسیحیان توانستند در سال ۳۱۵ شورای در خصوص مسأله پایا تشکیل دهند. اما در سده چهارم تغییری در صحنه سیاسی روم رخ داد که نه فقط سرنوشت مسیحیان روم بلکه موقعیت مسیحیان ایران را نیز دگرگون ساخت.

کنستانتین، امپراتور روم در سال ۳۱۲ به مسیحیت گروید. سال بعد، طی اعلامیه‌ای که به «اعلامیه میلان» معروف است، مسیحیت در امپراطوری روم به رسمیت شناخته شد و به این ترتیب جفا و جور و ستم مسیحیت در این قلمرو پایان یافت. در دهه‌های بعدی، مسیحیت دین رسمی حکومت روم گردید. می‌گویند که امپراتور به هنگام لشکرکشیها، اسقفان را همراه خود به میدان نبرد می‌برد تا برای پیروزی سپاهیان روم دعا کنند و مراسم بجا بیاورند.

تأثیر این رویداد بر مسیحیت ایران

مسیحی شدن امپراتور و حکومت روم طبیعتاً مستقیماً بر وضعیت مسیحیان ایران و بر نظر حکومت ساسانی نسبت به ایشان تأثیر داشت. روم دشمن دیرینه ایران بود. مسیحیان ایران که همکیش رومیها بودند، «دوستان دشمن» و لذا عناصر نامطلوب بشمار می‌رفتند. از اینرو، حتی در ابتدای سلطنت شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰)، زمانی که هنوز روابط ایران و روم صلح‌آمیز بود، این تغییر در روم، موجب برانگیختن حساسیت دولت ساسانی و مغان نسبت به مسیحیان گشت، اما بخاطر آرامش اوضاع، خطری متوجه مسیحیان نشد.

اما این آرامش دیرپا نبود. زمانی که شاپور توانست اوضاع داخلی را سر و سامان دهد و به اندازه کافی خود را نیرومند یافت، رسماً از حکومت کنستانتین استرداد پنج شهری را که در سال ۲۹۷ به تصرف رومیها درآمده بود، درخواست کرد. کنستانتین خود را آماده کارزار ساخت. می‌گویند که طبق عادت خود، گروه اسقفان را نیز به همراه آورد. اما پیش از درگیری در جنگ درگذشت. سرانجام جنگی که سالیان دراز انتظارش می‌رفت، در سال ۳۳۸ آغاز گشت. شاپور دوم در طول سلطنت هفتاد ساله خود سه دوره با رومیها جنگ کرد. نخست از ۳۳۸ تا ۳۵۰. دوم، از ۳۵۹ تا ۳۶۳ و سوم از ۳۷۲ تا ۳۷۷. جنگهای دوره سوم، بیشتر بعلت مسیحی شدن ارمنستان بود. شاپور قصد داشت به ارمنستان لشکرکشی کند تا این سرزمین را به کیش پیشین خود بازگرداند و مسیحیت را ریشه‌کن سازد. رومیها نیز که خود را موظف می‌دیدند از همکیشان مسیحی خود دفاع کنند، به مقابله با شاپور برآمدند.

در طول این جنگ‌های متعدد، مسیحیان ساکن قلمرو ساسانی که همکیش رومیان بودند، طبیعتاً مورد سوءظن قرار داشتند. در دربار این گرایش وجود داشت که ایشان را خائن و جاسوس بپندارند. به همین دلیل، مسیحیان بعنوان سرباز به جنگ اعزام نمی‌شدند. اما دیری نپایید که این سوءظن به پیگرد و آزاری تمام‌عیار تبدیل گشت که متعاقباً به شرح آن خواهیم پرداخت.

اما پیش از آنکه به چون و چندی این آزار بپردازیم، لازم است چند نکته مهم را مد نظر داشته باشیم. نخست اینکه وقتی به آزار مسیحیان قلمرو ساسانی اشاره می‌کنیم، منظور عمدتاً اهالی سریانی‌زبان ساکن در منطقه بین‌النهرین ساسانی است که به مسیحیت گرویده بودند. طبعاً در میان آنان تعدادی مسیحی زرتشتی‌تبار نیز وجود داشته است که احادیث باقی‌مانده از این آزارها گواه بر آن است. اما از این اسناد نمی‌توان این نتیجه را گرفت که این جفا شامل حال مسیحیان ساکن داخل فلات ایران نیز شده است. در این خصوص، استاد سعید نفیسی می‌نویسد: «در این گیر و دار، تنها عده‌ای که از مرگ رها شدند، مسیحیان نواحی مرکزی و شرقی و شمالی ایران بودند که در مرزهای ایران و روم سکنی نداشتند و دولت ساسانی به آنها بدگمان نبود و ایرادی نداشت و نمی‌توانست بهانه‌ای بگیرد. اما شماره آنها بسیار کم بود و اکثریت تام نصاری ایران در نواحی غربی کشور و در مرزهای ایران و روم می‌زیستند.»

اما نکته دیگری که توجه به آن در درک شرایط حاکم بر مسیحیان این منطقه بسیار مهم است، نظر و دیدگاه خود آنان نسبت به حکومت ساسانیان و نیز حکومت روم می‌باشد. لایبور معتقد است که سوءظن پادشاهان ساسانی چندان بی‌اساس هم نبوده است. مسیحیان سریانی‌زبان ساکن کلد و بین‌النهرین که سرنوشت خود را در گرو تصمیمات بوالهوسانه حکمرانان مسستبد ساسانی می‌دیدند، با حسرت به قلمرو رومیان می‌نگریستند و ترجیح می‌دادند در حکومتی زندگی کنند که در آن قوانینی نسبتاً معین و مشخص بر زندگی فردی و اجتماعی شهروندان حاکم باشد. در ضمن، از زمان سلطه اشکانیان بر منطقه بین‌النهرین، این مردم همواره به انطاکیه به‌چشم مدینه فاضله خود می‌نگریستند و حکایات و روایات گاه اغراق‌آمیز سربازان اسیر رومی و بازرگانان مغرب‌زمین در باره شکوه و جلال قلمرو فرمانروایی روم، رؤیایی دل‌انگیز از آن دیار در ذهنها ساخته بود. و مهم‌تر از همه، تصور زندگی کردن در کشوری مسیحی تحت فرمانروایی قیصری مسیحی که به مسائل دینی به‌اندازه مسائلی دنیایی علاقه‌مند بود، برای ایشان بسیار دل‌پذیر بود. همه اینها دست به دست هم می‌داد تا آرزو کنند که با پیروزی لشکریان رومی و تسلط آنان بر بین‌النهرین ساسانی، از یوغ ظالمانه سلاطین خودکامه و خدانشناس رهایی یابند و تحت حمایت حکومتی مسیحی قرار گیرند. افراهات (به‌یونانی: افراآتس)، نویسنده مسیحی سریانی‌زبان نیز که در همین دوره می‌زیست (ر.ش. بخش «کیفیت مسیحیت» در همین فصل)، با حالتی نبوت‌گونه شکست ایرانیان و پیروزی رومیها را پیشگویی کرده بود، گرچه خودش می‌نویسد که نوشتارش پیشگویی نیست بلکه تأملی است در باره اوضاع سیاسی وقت در پرتو کلام خدا. اما طبیعی است که رهبران مسیحی هشیار بودند که چنین آرزویی را در ملا عام و خصوصاً در حضور مقامات حکومتی ابراز ندارند، گرچه تردید هست که تا چه اندازه در کتمان احساس خود موفق بودند.

جفای هولناک زمان شاپور دوم

شاپور دوم این جو را بهانه قرار داد تا مسیحیان ساکن در بین‌النهرین را که منطقه مرزی بود، دقیقاً تحت‌نظر قرار دهد و در صورت لزوم، گوشمالی دهد. نخستین گام، اقدام او در سال ۳۴۰ برای اخذ مالیات دو برابر از مسیحیان بود. نویسنده ناشناس کتاب «رنج‌های شمعون برصباغ قدیس» متن نامه شاپور دوم به والی منطقه بیت‌آرامایی (منطقه‌ای سریانی‌نشین در نزدیکی تیسفون) را چنین نقل می‌کند: «به‌مجرد اینکه این مکتوب از ما خداوندگاران به‌دست شما برسد، ...، شمعون رئیس نصرانیها را دستگیر کرده، تا این سند را امضا نکند و رضا ندهد به پرداخت مالیات سرانه دو برابر و خراج دو برابر از ملت نصرانی که در سرزمین ما خداوندگاران زندگی می‌کنند، او را رها نخواهید کرد. چرا که نصیب ما فقط رنج جنگ است و نصیب ایشان، آسایش و لذات! در مملکت ما زندگی می‌کنند، اما دلشان نزد دشمن ما قیصر است!»

در این زمان، اسقف پایتخت (تیسفون) شمعون برصباغ بود. عنوان رسمی او «جاتلیق» بود. این کلمه مُعَرَّب کلمه **Catholicos** می‌باشد. شمعون از اخذ چنین مالیات ناعادلانه‌ای سر باز زد. او را احضار کردند و بارها به او هشدار دادند. سرانجام او در ۱۷ آوریل سال ۳۴۱ شهید گردید و همراه او حدود یکصد نفر از کشیشان و راهبان و راهبه‌ها به شهادت رسیدند. جفای هولناک زمان شاپور دوم بدینسان آغاز شد و حدود چهل سال بدون انقطاع بطول انجامید. در طول این مدت، هزاران نفر شهید شدند و بارها فرمان قتل عام صادر گردید. مسیحیان شهامت خارق‌العاده‌ای نشان دادند. تعداد بسیار اندکی انکار ایمان کردند و اکثر قریب به اتفاق بازداشت‌شدگان در نهایت شجاعت جان خود را در راه ایمان خود از دست دادند. شرح زندگی شهیدان کلیسای ایران آکنده است از روایات تکان‌دهنده و متأثرکننده در باره نحوه شهادت این بزرگان ایمان. شرح این روایات در کتابهای «مسیحیت در ایران» نوشته استاد نفیسی و «تاریخ کلیسای قدیم» نوشته دکتر میلر، و کتاب «توراوران» نوشته خانم نهال تجدد آمده است و علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه نمایند.

متعاقب این جفا، عده‌ای به شهر نصیبین که در دست رومیها بود، پناه بردند. اسقف این شهر، یعقوب، پس از بازگشت از شورای نیقیه در سال ۳۲۵، یک مدرسه علوم الهی در این شهر تأسیس کرد. وقتی در سال ۳۶۳ شاپور این شهر را از رومیها باز ستاند، این مدرسه به شهر ادسا منتقل شد و بسیاری از مسیحیان بین‌النهرین ساسانی نیز همراه آن به آن شهر رفتند. اینان در ترجمه کتب یونانی به سریانی بسیار فعال بودند. ایشان پس از خاتمه جفا به امپراطوری ساسانی باز گشتند، اما در این فاصله زمانی، یعنی بین سالهای ۳۴۶ تا ۳۸۳، مقام جاتلیقی تیسفون خالی ماند، زیرا جانشینان پاپا، یعنی شمعون برصباغ، شاهدوست و باربعشمین هر سه شهید شدند. با مرگ شاپور دوم در سال ۳۷۹، این جفای هولناک و افتخار آفرین برای مدتی متوقف گردید.

دکتر میلر در کتاب «تاریخ کلیسای قدیم»، ص ۲۸۱ این فصل از تاریخ را اینگونه توصیف می‌کند: «کلیسای ایران تا به‌ابد مفتخر است که با کمال صبر، این آزمایش آتشین را متحمل گردید و خداوند خود را انکار ننمود و در صدد انتقام نیز برنیامد. حتی اوقاتی که جفا نهایت سختی را داشت، کلیسا پیشرفت می‌نمود و از بت‌پرستان و زرتشتیان همواره ایمان می‌آوردند.»

کیفیت مسیحیت در این دوره

بر اساس اسناد و مدارک مربوط به سده‌های سوم و چهارم، می‌توانیم چهره مسیحیت در این دوره را در قلمرو ساسانیان بهتر از دوره اشکانیان ترسیم کنیم.

نبود سازماندهی و تشکیلات منظم

بر اساس مدارک به‌دست آمده و نیز با توجه به ماجرای پاپا، اسقف تیسفون، پی می‌بریم که مسیحیت در قلمرو ساسانیان تا اوائل قرن چهارم هنوز از تشکل و مرکزیت برخوردار نبود. چنین بر می‌آید که هر اسقفی در حوزه خود مستقل بود و خود را به کسی پاسخگو نمی‌دید. بعضی شهرها نیز اساساً اسقفی نداشتند و کلیساها توسط کشیشان اداره می‌شد. علت این امر مسأله‌ای است قابل تعمق.

عامل مهاجران و اسیران مسیحی

طبق اسناد تاریخی، می‌دانیم که گروه‌های بسیاری از یونانیان، از زمان اسکندر بزرگ در مناطق مختلف فلات ایران و ماوراءالنهر اسکان یافتند و احتمالاً بعدها به‌تدریج با اقوام آریایی آمیختند. این مهاجرنشینان یونانی وقتی بعدها به مسیحیت گرویدند، کانون مهمی برای مسیحیت و ترویج آن به‌وجود آوردند.

نیز همانگونه که قبلاً اشاره شد، گروه‌های مختلف از اسرای جنگی رومی در مناطق مختلف فلات ایران اسکان داده شدند. آن دسته از اسرا که مسیحی بودند، کلیساها و تشکیلات مذهبی خود را پدید آوردند که باز کانونی شد برای تقویت مسیحیت در ایران و اشاعه آن.

کتاب «تعلیم رسولان»

این کتاب که به زبان لاتین *Didascalia Apostolorum* نامیده می‌شود و به زبان سریانی است، در حدود سالهای ۲۲۵ تا ۲۵۰ میلادی نوشته شده است و شامل دستورالعمل‌های دقیقی برای مقامات کلیسایی و مسیحیان عادی در خصوص اصول اعتقادات و عبادات و رفتار مسیحی می‌باشد.

اصول اعتقادات مندرج در این کتاب عموماً ارتودکس می‌باشد. در این کتاب، نویسنده به تمام کتب عهدجدید اشاره می‌کند به جز کتاب عبرانیان، دوم تیموتاؤس، تیطس، و یهودا. ضرورت حضور مسیحیان در عبادت روز یکشنبه مورد تأکید بسیار قرار گرفته است. مقام اسقف و کشیش و شماس و حدود وظایفشان تعیین شده است. برای شوهران و زنان و والدین و فرزندان، اصول اخلاقی مشخص و منضبطی تعیین شده است.

پسران و دختران عهد

از آثار به‌دست آمده از این دوره، به رواج شیوه ترک دنیا و اهمیت آن در مسیحیت قلمرو ساسانیان پی می‌بریم. ترک دنیا و اختیار کردن مجرد و زندگی فقیرانه در بیابانها، فضیلتی بس بزرگ به‌شمار می‌آمد. این امر تا حدی پیش رفت که گاه احساس می‌شد مسیحیان متأهل و عادی یا اساساً مسیحی به‌حساب نمی‌آیند، یا مسیحیان درجه دوم تلقی می‌شوند. کسانی که این شیوه زندگی را پیشه می‌کردند و برای آن سوگند یاد می‌نمودند، پسران عهد و دختران عهد نامیده می‌شدند. آنان در بیابانها به‌صورت انفرادی زندگی می‌کردند و از گیاهان و نباتات تغذیه می‌نمودند و پوشاکی بسیار فقیرانه و ژنده بر تن می‌کردند.

فعالیت‌های تبشیری

رواج چنین زندگی مرتاضانه‌ای گرچه ممکن است خوشایند به‌نظر نرسد، اما جنبه مثبت آن این بود که این ریاضت‌پیشگان از قرن سوم به بعد، نیروی بشارتی کلیسای قلمرو ساسانیان را تشکیل دادند. اینان نه فقط خود را وقف زندگی زاهدانه می‌کردند، بلکه وظیفه خود می‌دانستند که همچون «فقرای سرگردان»، از شهری به شهری دیگر بروند و مسیحیت را تبشیر و ترویج نمایند. بدینسان، مسیحیت وارد فلات ایران شد و از آنجا تا به هندوستان و نیز آسیای میانه پیش رفت که محل سکونت قبایل مختلف ترک و تاتار و مغول بود.

یعقوب اهل نصیبین

در سده چهارم میلادی، شخصی به‌نام یعقوب، اهل نصیبین، در جوانی به مسیحیت گروید و به سلک تارکین دنیا پیوست و زندگی انفرادی در بیابانها را پیشه کرد. اما در حدود سال ۳۰۶، دعوت کلیسا را پذیرفت و برای سازماندهی امور کلیسایی منطقه، به نصیبین بازگشت و اسقف این شهر گردید. نام او در میان نام اسقفانی که در سال ۳۲۵، اعتقادنامه شورای نیقیه را امضاء کردند، مشاهده می‌شود. خدمت مهم یعقوب به مسیحیت این دوره این بود که تارکین دنیا را که به‌صورت انفرادی در انزوا زندگی می‌کردند، گرد هم آورد و آنان را در صومعه‌ها و دیرها تشکل داد. بدینسان، این افراد از خود گذشته، به‌جای اینکه فقط به تزکیه نفس و عبادت انفرادی بپردازند، توانستند به جامعه مسیحیت و کلاً اجتماع خود خدمت کنند. درضمن، همانطور که قبلاً آمد، او یک مدرسه دینی در شهر نصیبین تأسیس کرد.

افراهات، دانای پارسی

اغراق نیست اگر بگوییم که افراهات (احتمالاً شکل قدیمی نام فرهاد) یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مسیحیت قرن چهارم، چه در شرق و چه در غرب، می‌باشد. او را «جزو نخستین پدران سریانی‌زبان» به‌شمار می‌آورند. او به «دانای پارسی» نیز معروف می‌باشد. آنچه که محقق است، این است که او از دین زرتشت به مسیحیت گرویده، اما اینکه آیا او واقعاً پارسی‌نژاد بوده یا نه، مشخص نیست. او در دوره سلطنت شاپور دوم مسیحی شد و سوگند «پسران عهد» را یاد کرد؛ اما بعد به صومعه‌ای که احتمالاً در نزدیکی موصل بود، محلق شد. از او ۲۳ رساله باقی مانده که بین سالهای ۳۲۷ تا ۳۴۵ نوشته شده‌اند و به اشتباه «موعظه» نامیده می‌شوند. در این بخش به خصوصیات روحانی و معنوی و اخلاقی کلیسای قلمرو ساسانیان بر اساس نوشته‌های افراهات اشاره خواهیم کرد.

افراهات و رهبانیت

از نوشته‌های افراهات اطلاعات بیشتری در مورد مسیحیان تارک دنیا در قرن چهارم کسب می‌کنیم، چرا که او خود نیز در آغاز جزو «پسران عهد» بود. در نوشته‌های موجود، از این گروه‌ها معمولاً همواره بعد از عناوین اسقفان و کشیشان و شماسان نام برده شده است. «دختران عهد» باکره‌هایی بودند که زندگی خود را وقف خدا می‌کردند. افراهات در دستورالعمل خود برای این نوع گروه‌ها که به‌صورت گروهی زندگی می‌کردند، می‌گوید که پسران و دختران عهد نباید در یکجا منزل کنند. در روایات مسیحی، نام بسیاری از این راهبه آمده که در راه ایمان در کنار اسقفان و کشیشان شهید شده‌اند.

افراهات و تعالیم و عقاید کلیسایی او

در مجموعه رسالات افراهات، اوضاع و احوال و اصول اعتقادات کلیسای قلمرو ساسانیان در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم به‌خوبی منعکس شده است. بررسی این اثر نشان می‌دهد که در اعتقادات کلیسای قلمرو ساسانیان، اعتقاداتی که در شورای نیقیه به‌تصویب رسید (سال ۳۲۵)، بازتاب نیافته است. حتی در کتاب افراهات که حدود پانزده سال بعد از این شورا نوشته شده، هنوز آثار اعتقادات نیقیه دیده نمی‌شود. بعدها، در سال ۴۲۱، وقتی اسقف ماروتا از جانب امپراطور روم به ایران اعزام شد، طی شورایی کلیساهای ایران را بر آن داشت که مصوبات نیقیه را بپذیرند. به‌همین جهت، میتوان تصور کرد که اصول اعتقادی کلیسای قلمرو اشکانیان و ساسانیان به اندازه کلیساهای غرب (کلیسای امپراطوری روم) تحول و تکامل نیافته بود. اصلاحاتی که اسقف ماروتا وارد کلیسا ساخت (ر.ش. فصل سوم) و بعد، پیوستن کلیسای قلمرو ساسانیان به عقاید نستوریوس می‌تواند گواه بر این مدعا باشد.

در کتاب افراهات، عقیده تثلیث به‌گونه‌ای ابتدایی مورد اشاره قرار گرفته است. در درودها و شکرگزاریه‌های پایانی و اعتراف به اصول ایمان، از پدر و پسر و روح‌القدس نام برده شده است، که این نوع اظهارات و جملات را او قطعاً از سنت‌های بسیار قدیمی‌تر اخذ کرده است. اما او هیچ‌گونه تفکر و تعمق متافیزیکی بر آنها اضافه نمی‌کند. تمایز «شخصیت‌ها» یا اقانیم تثلیث، برابری و همذاتی آنان مورد اشاره قرار نگرفته است.

در پاسخ به یهودیان که مسیحیان را متهم می‌کردند که یک انسان را پرستش می‌کنند و او را پسر خدا و خدا می‌خوانند، افراهات می‌گوید: «ما گرچه اعتقاد داریم... که عیسی یک انسان بود، اما او را خدا و خداوند می‌نامیم و تحت همین عنوان او را تکریم می‌نماییم... او خدا، پسر خدا، پادشاه، پسر پادشاه، نور از نور، خالق، مشیر، سرور، راه، منجی، شبان، جامع، در، مروارید، و نور است.» اما بعد از این توصیف‌ها، می‌کوشد ثابت کند که عناوین پسر خدا و حتی خدا، در کتاب‌مقدس به موسی و سایر عادلان نیز اطلاق شده و لقب شاه شاهان به نبوکدنصر داده شده؛ لذا وقتی این القاب به مسیح اطلاق می‌گردد، نباید آن را امری غیرمعمول تلقی کرد! در جای دیگر می‌گوید: «ما بزرگان خود را می‌پرستیم، حتی آنانی را که بت‌پرست هستند. پس چقدر بیشتر باید عیسی مسیح را بپرستیم و تکریم کنیم که ما را از خرافات باطل رها کرده و ما را آموخته که خدای واحد را که پدر و خالق

ماست، بپرستیم و تکریم کنیم.» مشخص است که افراشات سفسطه می‌کند یا شاید هم مسأله الوهیت مسیح را آنچنانکه ما طبق مصوبات نیقیه درک می‌کنیم، درک نمی‌کرده یا در این مورد سازش می‌کرده است. او در استدلال خود در مورد تثلیث، به هیچ وجه از مفهوم «کلمه» استفاده نکرده، در حالیکه در غرب این عنوان بسیار مهم بوده است.

عقاید مذکور در کتاب افراشات در مورد روح‌القدس از این نیز ابتدایی‌تر است. گویا عقیده بر این نبوده که روح‌القدس دارای شخصیتی متمایز از پدر و پسر می‌باشد، گویی خاصیتی الهی است در ذات پسر که پدر و پسر آن را به مسیحیان می‌بخشند. در جایی از این نوشته، روح‌القدس حالت مادر ایمانداران را می‌یابد. می‌خوانیم: «در شریعت آمده که هرکس که زوجه‌ای اختیار می‌کند، پدر و مادر خود را ترک گوید. اما برآستی کیست از ما که به هنگام ازدواج، پدر و مادر خود را ترک گوید. پس بی‌گمان معنی این نوشته باید چنین باشد: مرد تا زمانی که همسری اختیار نکرده، پدر خود خدا و مادر خود، روح‌القدس را دوست می‌دارد و حرمت می‌کند و محبت خود را به کس دیگری نمی‌دهد. اما هنگامی که ازدواج می‌کند، پدر و مادر خود یعنی خدا و روح‌القدس را ترک می‌کند؛ در واقع، روح او بدنبال محبت این جهان می‌رود.» بدیهی است که چنین اعتقادی امروز برای ما بسیار غریب بنظر می‌رسد.

طبق این عقاید، روح‌القدس گویا بیشتر حالت فیض الهی را دارد. در این کتاب نوشته شده که هر انسانی به هنگام تولد «روح حیوانی» را داراست؛ به هنگام تولد تازه، تعمید گیرندگان «روح آسمانی» را دریافت می‌کنند. اگر به تعهد خود وفادار بمانند، روح‌القدس در ایشان می‌ماند و اگر نمانند، روح‌القدس به‌سوی کسی که او را فرستاده، باز می‌گردد. پس از مرگ، روح حیوانی به زمین باز می‌گردد و با بدن دفن می‌شود. این روح که فاقد هر حسی است، به نوعی به‌خواب فرومی‌رود. اما «روح آسمانی» به‌سوی مسیح باز می‌گردد و در حضور خدا، طالب قیام بدنی می‌شود که با آن متحد شده بود.

اعتقادنامه کلیسای امپراطوری ساسانی نیز شباهتی به اعتقادنامه معاصر خود در دنیای یونانی زبان که دارای سه بخش بود، ندارد. این اعتقادنامه شامل هفت بخش است. می‌خوانیم: «باید اعتقاد داشت به خدا، سرور همگان، که آسمان و زمین و دریا و هرچه را که در آنهاست آفرید - او انسان را شبیه خود آفرید - او شریعت را به موسی اعطا کرد - او روح خود را بر انبیاء فرستاد - و بعد مسیح خود را به جهان فرستاد - باید اعتقاد داشت به قیامت از مردگان - باید اعتقاد داشت به راز تعمید. اینچنین است ایمان کلیسای خدا.»

راهنمای اعمال کلیسای ایران ساسانی نیز طبق این نوشته‌ها چنین است: «نباید ساعات، هفته‌ها، ماهها، زمانها، اعیاد سالیانه، و سحر و جادوی کلدانیان و جادوگران را نگاه داشت. باید پرهیخت از لذت‌پرستی، شعر و علوم غیرشرعی شیرانه، از فریب زبان چرب، از کفر و زنا. نباید شهادت دروغ داد و دوگانه‌گویی کرد. اینچنین است اعمال ایمان، که بر صخره استوار یعنی مسیح پایه‌گذاری شده، که بر او تمام عمارت بنا گشته است.»

مسیحیان مقیم قلمرو ساسانیان در خصوص تاریخ مراسم جمعة‌الصلیب با بقیه مسیحیان اختلاف داشتند. مسیحیان سایر نقاط، روز جمعة‌الصلیب را مصادف با روز ۱۴ نیشان یهودیان و همزمان با عید فصَح ایشان برگزار می‌کردند. اما مسیحیان ایران این تاریخ را از تقویم یهودی جدا کردند و تاریخ آن را بگونه‌ای متفاوت محاسبه می‌کردند. در ضمن، برای ایشان، مسأله قربانی مسیح عیناً حالت قربانی فصَح را داشت. عید یک هفته بطول می‌انجامید و گویا مسأله قیام چندان مهم نبوده است.

نکته مهم دیگر اینست که او نیز همچون سایر پیشوایان کلیسای قلمرو ساسانیان، اناجیل را از نسخه «دیاتسارون» مطالعه می‌کرده است. این نکته در مطالعه تحول کلیسای ایران حائز اهمیت است زیرا نشان می‌دهد که اولاً کلیسای ایران برای تأویل کتاب‌مقدس و درک اصول الهیات، نه به متن اصلی کتاب‌مقدس بلکه به متنی دست دوم مراجعه می‌کرده است. ثانیاً از آنجا که متن دیاتسارون به زبان سریانی بوده، این نیز یکی از دلایلی است بر اینکه زبان کلیسای ایران سریانی بوده است. متأسفانه، عدم کاربرد زبان فارسی در کلیسای امپراطوری

ساسانی، سبب شد که اولاً مسیحیت در میان مردم عامی داخل فلات ایران رشد نکند (چون مردم عامی آریایی با زبان سریانی آشنایی نداشتند)، ثانیاً مردم عامی تعالیم انجیل به‌طور کامل و دقیق درک نکنند و ثالثاً مسیحیت همیشه دینی بیگانه تصور گردد. در این زمینه، در فصل‌های بعدی مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. در خصوص ترجمه کتب مقدسه و متون مذهبی به زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز در یکی از فصول بعدی توضیح خواهیم داد.

افراعات و رابطه او با سایر عقاید

از نوشته‌های افراعات پی می‌بریم که مسیحیان قرون سوم و چهارم، با پیروان سایر ادیان و عقاید گفتگو داشته‌اند. بخش بزرگ این گفتگوها یا مجادلات، با یهودیان صورت گرفته است.

مسیحیان می‌کوشیده‌اند تا به یهودیان ثابت کنند که ایشان دیگر قوم خدا نیستند و میراث الهی ایشان به همه ملل دنیا منتقل شده است. در ضمن، می‌کوشیدند فسخ برخی رسوم نظیر ختنه و سبب را اثبات کنند. همچنین تلاش می‌کردند رابطه الوهیت مسیح را با وحدانیت خدا توجیه نمایند. برای این کار، از متن عهد عتیق استفاده می‌کردند.

مجادلات و دفاعیاتی نیز با زرتشتیان صورت می‌گرفته، اما از آنجا که دین زرتشت، دین رسمی حکومت بود، مسیحیان جرأت اهانت به آن را نداشتند. زرتشتیان معمولاً این ایراد را بر مسیحیان وارد می‌کردند که ایشان انسانی را به مقام خدایی رسانده‌اند. مسیحیان نیز در پاسخ، ایشان را از پرستش مخلوقات به پرستش خالق ترغیب می‌کرده‌اند.

کلیسای ایران بدعت‌های مسیحی ماریون و والننن را مردود می‌شمارده‌اند (برای اطلاع از احوال این بدعتها، به کتب تاریخ کلیسای غرب مراجعه شود). بعلاوه، مذهب مانی (قرن سوم) نیز شدیداً محکوم می‌شد.

افراعات و اخلاقیات

از نوشته‌های افراعات پی می‌بریم که بدبختانه «افراد متکبر، طمع‌کار، حسود، و پول‌پرست» در جمع رهبران مسیحی تیسفون کم نبوده‌اند. از وقایعی که او شرح می‌دهد، خصوصاً رویدادهای مربوط به شورای پاپا، چنین بر می‌آید که همواره بر سر تصاحب مقام رهبری، میان مدعیان مرافعه و مجادله بوده است و ایشان برای دستیابی به این مقام یا تحکیم موقعیت خود، به راههایی متوسل می‌شده‌اند که با اخلاقیات مسیحی همخوانی نداشته است. در مورد شورای پاپا، افراعات به یک «ظالم» اشاره می‌کند، اما مشخص نمی‌سازد که این ظالم کیست، پاپا یا شمعون برصباغ. جای بسی تأسف است که کلیسای شرق اینچنین زود به دامان فساد افتاده باشد. پس شگفت‌آور نیست که در چنین شرایطی پیام انجیل اشاعه چندان در میان اقوام غیر سریانی فلات ایران نداشته است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

اظهار نظری قطعی و دقیق در خصوص موقعیت مسیحیت ایران در این دوره تاریخی، به‌علت محدودیت داده‌ها، کمی دشوار می‌باشد. اما به‌رحال، آنچه که قطعیت دارد، اینست که در این دوره، مسیحیت در میان سریانی‌زبانان غرب ایران و بین‌النهرین قوام بیشتری یافت. کلیساها آن مقدار توسعه و رشد یافته بودند که لزوم تجدید نظر در تشکیلات و نحوه اداره کلیساها لازم آمد (ر.ک. اقدامات پاپا). حضور اسرای مسیحی نیز باعث تقویت مسیحیت در این منطقه از حکومت ساسانیان گردید. رواج مسیحیت در این ناحیه تا حدی بود که افرادی ترک دنیا را اختیار کردند و به سلک رهبانیت پیوستند.

در اثر اقدامات بشارتی تارکین دنیا و رهبانان، مسیحیت در نقاط مختلف فلات ایران و سایر نقاط دور دست آسیا نیز رواج بیشتری یافت، و از زرتشتیان نیز عده‌ای مسیحی شده و حتی به مقام رهبری نیز رسیده بودند (اسقف میلس)، اما از چون و چند این اشاعه متأسفانه اطلاعی نداریم.

دوره آرامش و تجدید سازمان- (۳۷۹ تا ۴۲۰ میلادی)

اوضاع سیاسی پس از شاپور دوم

شاپور دوم هفتاد سال بر ایران سلطنت کرد. پس از مرگ وی در سال ۳۷۹، ظرف بیست سال، سه پادشاه بر ایران فرمانروایی کردند. بعد از شاپور دوم، برادرش اردشیر دوم بر تخت سلطنت نشست. از آنجا که او همراه برادرش در جنگها شرکت داشته و از کشتار مردم خودداری نکرده، صاحب‌نظران احتمال می‌دهند که وی سیاست ضد مسیحی خود را دنبال کرده باشد.

بهرحال حکومت او چندان طولانی نبود و در سال ۳۸۳، شاپور سوم به سلطنت رسید. او با روم از در صلح درآمد و با دربار روم روابط دوستانه برقرار کرد. پس از او، بهرام چهارم ملقب به کرمانشاه به پادشاهی رسید. او نیز سیاست دوستانه پادشاه پیشین را دنبال کرد و با رومیها معاهده صلح نیز امضاء نمود.

البته نباید تصور کرد که این صلح‌دوستیها فقط بخاطر طبع ملایم این پادشاهان بوده، بلکه باید عوامل اقتصادی و سیاسی را نیز در نظر گرفت. جنگهای طولانی شاپور دوم قطعاً وضع اقتصادی مملکت را تضعیف کرده بود. لطامات و خسارات می‌بایست در هر دو حکومت جبران می‌شد. در ضمن، از این دوره به بعد، ایران و روم هر دو با یک دشمن مشترک مواجه بوده‌اند. قبایل بیابان‌نشین آسیای مرکزی (هونها و ترکها و مغولها) بر مرزهای شمالی ایران و روم فشار وارد می‌آورده‌اند. این عامل خصوصاً هر دو کشور را وا می‌داشت که در مواقعی با یکدیگر صلح کنند و نیروی خود را صرف مبارزه با دشمن مشترک نمایند.

این سیاست صلح‌آمیز در زمان یزدگرد اول نیز ادامه یافت. این پادشاه در سال ۳۹۹ بر تخت سلطنت تکیه زد و تا سال ۴۲۰ بر سرزمین ایران فرمان راند.

وضع مسیحیت

از وضع مسیحیت در دوره حکومت سه پادشاهی که بعد از شاپور دوم سلطنت کردند، اطلاع دقیقی در دست نیست. همین را می‌دانیم که آزار و ستم مسیحیان از حدت افتاده و مسیحیان دوره آرامتری را آغاز کرده‌اند. از افرادی هم که بعنوان پیشوای کلیسای ایران نام برده شده، یکی «تمرصه» (یا تموزه) و دیگری «قیومه» می‌باشند.

در آغاز سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹)

دوره آرامش

دوره سلطنت یزدگرد اول آرامترین و بهترین دوره مسیحیت در حکومت ساسانی می‌باشد. پادشاه ساسانی نه فقط از مسیحیان و پیشوایان ایشان دلجویی نمود و دستور مرمت بناهای مذهبی مسیحیان را صادر کرد، بلکه همچون کنستانتین فرمان تشکیل شوراهایی را داد و بر پیشرفت آنها نظارت داشت.

مأموریت ماروتا، سفیر بیزانس

تحولاتی که در کلیسای ایران در این دوره از تاریخ روی داد، به‌گونه‌ای تنگاتنگ وابسته است به شخصی به نام ماروتا (یا مروته، Maruta). این شخص، از اهالی بین‌النهرین و نیز اسقف شهر میفرقاط یا میفارقین (در نزدیکی دیاربکر امروزی) بود که در آن زمان در امپراطوری روم شرقی (بیزانس) قرار داشت. (خوانندگان باید توجه داشته باشند که امپراطوری روم از زمان کنستانتین، یعنی اوایل قرن چهارم، به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم شد. حکومت ساسانی از قرن چهارم به بعد، با امپراطوری روم شرقی که به بیزانس معروف بود، سر و کار داشت. پایتخت بیزانس، شهر کنستانتینوپل یا قسطنطنیه بود که همان استانبول امروزی است.)

امپراطور روم (بیزانس) ماروتا را در رأس هیأتی به دربار یزدگرد اول گسیل داشت تا آغاز سلطنت را به او شادباش گوید. امپراطوران بیزانس معمولاً یک شخصیت سیاسی مهم را به سفارت به دربار ساسانی می‌فرستادند و همراه او اسقفی نیز اعزام می‌کردند. سعی می‌شد این اسقف از میان اهالی بین‌النهرین انتخاب شود، چرا که اسقفان بین‌النهرینی، هم ارتباط نزدیکی با کلیساهای سریانی‌زبان حکومت ساسانی داشتند، و هم اینکه به زبانی مشترک سخن می‌گفتند؛ به همین دلیل می‌توانستند هم از لحاظ مذهبی به ایشان کمک کنند و هم اطلاعات سوق‌الجیشی و سیاسی نیز در مورد حکومت ساسانی کسب کنند. در ضمن این احتمال نیز هست که اسقفان بیزانس، امپراطور را به این عمل تشویق کرده باشند تا از این رهگذر کمکی نیز به کلیسای ایران کرده باشند که تا این زمان، تحت نظارت روحانی کلیسای انطاکیه بود. اما این بار، شخصیت‌های سیاسی و مذهبی در وجود یک نفر، یعنی ماروتا جمع آمد؛ به این ترتیب بود که ماروتا در رأس هیأتی به دربار ساسانی اعزام گردید.

محبوبیت ماروتا نزد یزدگرد اول

در اسناد تاریخی تأیید شده که ماروتا مورد توجه یزدگرد قرار گرفت. علت این امر می‌تواند از یک طرف اعتبار خاص سیاسی او بوده باشد، و از طرف دیگر، خصائل شخصی و نیز تبحر او در دانش پزشکی. سقراط می‌گوید که وی طبیب حاذقی بوده و یزدگرد اول را ظاهراً از سردردی مزمن بهبود داده است. از همین مورخ نقل شده که یکبار وقتی یزدگرد برای عبادت به آتشکده رفته بوده، صدایی از آتش بر آمده که می‌گفت «پادشاه را باید همچون کافر از آتشکده بیرون کرد، چرا که سرکرده مسیحیان را حرمت می‌کند.» ماروتا که می‌دانست دسیسه‌ای در کار است، از پادشاه درخواست کرد که اگر بار دیگر صدا را شنید، دستور دهد که درست محل زیر آتش‌دان را بکنند. همین‌طور هم شد و حیلۀ مؤبدان برملا گردید و پادشاه دستور کشتار ایشان را داد و فرمانی صادر کرد تا ماروتا بتواند هر جا که صلاح می‌داند، کلیسا بنا نماید.

فرمان آزادی (۴۰۹ میلادی)

در این سال بود که فرمانی برای آزادی عموم مسیحیان ایرانی صادر شد. بر طبق این فرمان مسیحیان اجازه بنای کلیساهایی که قبلاً در موقع جفا منهدم شده بود را یافتند و توانستند بی ترس خدا را عبادت کنند، مسیحیان زندانی آزاد شدند و اسقفان اجازه یافتند تا بدون وحشت جفا در بین کلیساهای ناحیه خود سفر کنند. بنابراین پس از سیصد سال برای اولین دفعه کلیسای ایران برسمیت شناخته شد ولی هنوز اجازه بشارت و یا ساختن کلیسای جدید را نداشت.

ماروتا و شورای مدائن سال ۴۱۰

آنچه که قطعی است، این است که مصادف با آغاز سلطنت یزدگرد اول و مأموریت ماروتا، مسیحیان قلمرو ساسانی از آزادیهای چشمگیری برخوردار شده‌اند. نقش مثبت و تعیین‌کننده ماروتا در این روند قطعی به‌نظر می‌رسد. در همین سالهای آغازین سلطنت یزدگرد اول، قیومه، پیشوای کلیساهای قلمرو ساسانی، خواستار تشکیل شورایی گردید تا کلیساهای ایران بعد از سالها کشتار و نابسامانی ناشی از آن، سازماندهی مجدد گردد. احتمالاً ماروتا زمینه سیاسی را برای تشکیل این شورا مساعد ساخته بود. در این شورا که به ریاست قیومه تشکیل شد، اسقفان ایرانی از قیومه خواستند که به‌سبب کهولت استعفاء نماید و اسحاق را به‌جانشینی خود معرفی نماید. بعضی از محققین معتقدند که قیومه خود خواستار استعفاء شد و با وجود مخالفت سایر اسقفان از مقام خود به نفع اسقف اسحاق کناره‌گیری کرد. به‌هرحال، اسحاق، رهبر جدید، بی‌درنگ به کمک اسقف ماروتا به انتظام امور نابسامان کلیساهای ایران پرداخت. نباید ناگفته بماند که او در تلاشهای خود با مخالفت آنانی روبرو شد که خواهان قطع ارتباط کلیساهای ایران با کلیسای غرب بودند. اما به‌هرحال، اقدامات اسحاق باعث انتظام کلیساهای صدمه‌دیده ایران گردید.

ماروتا و شورای اسحاق (شورای مدائن) (سال ۴۱۰)

هدف شورا

ماروتا سالها بعد بار دیگر به دربار یزدگرد گسیل شد. تاریخ این مأموریت را بعضی سال ۴۰۸ و بعضی دیگر بین سالهای ۴۰۹ و ۴۱۰ می‌دانند. دقیقاً مشخص نیست که مأموریت او آیا فقط جنبه مذهبی داشته یا مسائل سیاسی را نیز شامل می‌شده است. واترفیلد معتقد است که او از جانب اسقفان انطاکیه، حلب، تله، آمد، و ادسا برای رسیدگی به وضع کلیساها به ایران آمده بود. در هر صورت، او حامل نامه‌هایی از اسقفان کلیسای غرب بود. او سه نامه به همراه داشته است، یکی نامه نمایندگی او بوده که خطاب به شخص پادشاه و اسقفان ایران نگاشته شده بود؛ دیگری نامه‌ای فقط به‌عنوان شخص پادشاه؛ و سومی حاوی دستورالعمل‌هایی بوده برای اسقف اسحاق. این را می‌دانیم که این نامه‌ها به امضای تعداد زیادی از اسقفان کلیساهای سریانی غربی رسیده بود که در رأس آنها اسقفان انطاکیه، حلب، ادسا، تله، و آمد قرار دارند. هدف از مأموریت مذهبی ماروتا تلاش برای نزدیک ساختن اصول اعتقادات کلیساهای شرق و غرب بود. پادشاه ساسانی از تلاش صلح‌جویانه ماروتا استقبال کرد. او نخست فرمان آزادی مذهبی را برای مسیحیان ایران صادر کرد، مشابه همان اقدامی که کنسانتین در اوایل قرن چهارم در روم بعمل آورده بود. این اقدام او طبعاً با خشم مؤبدان مواجه شد. از اینرو است که در اسناد تاریخی که به‌دست زرتشتیان نوشته شده، او را «یزدگرد بزه‌کار» نامیده‌اند. اما مورخین مسیحی او را شخصی عادل و بی‌نهایت مهربان و نیکوکار خوانده‌اند.

تکلیف برای دانشجو: در رابطه با یزدگرد اول و اقدامات او در منابع تاریخ ایرانی کمی مطالعه کنید

مساعدت یزدگرد

به‌منظور عملی شدن این نزدیکی و مصالحه، پادشاه به ماروتا اجازه داد تا شورایی از اسقفان کلیساهای ایران تشکیل دهد تا مسائل در آن رتق و فتق گردد. پادشاه پیک سلطنتی را مأمور کرد تا با سرعت دستور گردهم‌آیی را به اسقفان شهرهای مختلف ابلاغ کنند. اسقفان در روز ۶ ژانویه سال ۴۱۰ با حشمتی خاص در کلیسای تیسفون گرد آمدند و نامه «پدران غرب» را استماع کردند (روز ششم ژانویه، سالروز سنتی شرفیابی مجوسیان به حضور عیسی‌نوزاد می‌باشد؛ کلیسای گرگوری ارمنی و برخی از کلیساهای سنتی، این روز را به‌عنوان روز میلاد مسیح نیز جشن می‌گیرند). جلسه رسمی شورا، در روز اول فوریه ۴۱۰ برگزار شد. دو جلسه دیگر نیز به فاصله چند روز در همان ماه منعقد گردید.

نتایج شورا

تعداد جلسات هر چه می‌خواهد باشد، مهم مصوبات این جلسات است.

نخست آنکه در این شورا، مصوبات شورای نیقیه (۳۲۵) به تصویب اسقفان ایران رسید و همگی اصول اعتقادی آن را پذیرفتند.

دوم آنکه اسقف تیسفون، پایتخت ساسانی، عنوان «اسقف اعظم و رأس همه اسقفان» را یافت. مطران‌های دیگر زیر نظر مطران بزرگ انجام وظیفه می‌کردند.

سوم، تصویب شد که در هر شهر فقط یک اسقف باشد. اسقف جدید باید طی مراسمی با دستگذاری سه اسقف دیگر و تأیید مطران بزرگ به این مقام منصوب گردد.

و چهارم اینکه اعیاد بزرگ و نیز دوره روزه پیش از عید فصح را همه همزمان برگزار نمایند.

در ضمن، از آن پس مقرر شد که دیگر مسیحیان در خانه‌ها عبادت نکنند، بلکه هر کلیسا تحت نظارت یک کشیش باشد، هر چند کلیسا تحت نظارت یک ناحیه اسقف‌نشین، و همه نواحی اسقف‌نشین تحت نظارت و سرپرستی اسقف تیسفون باشند که همان اسقف اعظم یا مطران بزرگ می‌باشد.

پادشاه توجه خاصی به این شورا مبذول داشت و نمایندگان عالی‌رتبه او در جلسه حضور یافته، تأییدات او را به شورا ابلاغ کردند. پادشاه مقرر داشت که مصوبات شورا حتی اگر لازم باشد با قوه مجریه مملکت به موقع اجرا گذاشته شود و متخلفین بی‌رحمانه مجازات گردند.

اسقفان شرکت‌کننده

اما متأسفانه این شورا فراگیر نبود. به نظر می‌رسد که اکثریت اسقفان شرکت‌کننده از منطقه بین‌النهرین بودند. مطرانهای فارس، جزایر خلیج فارس، تبریز، ری، نیشابور و برخی دیگر در این شورا شرکت نجسند. و اترفیلد معتقد است که علت این امر احتمالاً عدم علاقه و توافق ایشان به ارتباط و تابعیت از کلیسای غرب بوده است.

مطران کل، اسحاق، در همان سال وفات یافت. اسقفی به نام آحیی جانشین او شد. در سال ۴۱۴ یزدگرد یه‌ب‌الله را به جانیشینی وی منصوب کرد و حتی یکبار نیز او را در رأس هیأتی به سفارت نزد دربار بیزانس گسیل داشت.

تأملی در زمینه وضع مسیحیت در این دوره

شورای سال ۴۱۰ از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد. پس از سالها اغتشاش و هرج و مرج، آنچه که دیگر کلیسای ایران نامیده می‌شد، روی آرامش به‌خود دید و از لحاظ تدوین اصول اعتقادات و نیز از لحاظ اداری، سر و سامانی یافت. اما اگر با ذهنی کنجکاو وقایع را مورد بررسی قرار دهیم، حتماً نتیجه‌گیری‌هایی می‌توان کرد که ذیلاً به چند مورد آن می‌پردازیم.

دخالت حکومت در امور داخلی کلیسا

نکته‌ای منفی که در این میان خودنمایی می‌کند، این است که برای انتخاب و انتصاب مطران کل، هیچ قانون و قاعده‌ای در شورای ۴۱۰ وضع نشد. علت این امر هر چه بوده باشد، راه را برای دخالت مستقیم قوه سیاسی در انتخاب مطران کل را باز گذاشت. کلیسای ایران هیچگاه از این عارضه رهایی نیافت. این امر بدون تردید موجب می‌گردد که مقام رهبری کلیسا جنبه‌ای سیاسی به‌خود بگیرد. در چنین شرایطی، طبیعی است که افراد فاقد صلاحیت لازم، برای رسیدن به زر و زور دست به رقابت بزنند و نهایتاً آن فردی به مقام رهبری برسد که روابطش با مقامات حکومتی بهتر بوده و توانسته با ترفندها نظر اطرافیان را نیز نسبت به خود مساعد سازد. دستیابی به مقام رهبری تبدیل به یک بازی سیاسی شده بود! البته در غرب نیز همین روال همواره حاکم بوده است، و وضعیت کلیسای ایران امری استثنایی نبود.

عدم حضور اسقفان فلات ایران

مطابق اسناد مربوط به این شورا، چهل اسقف در این شورا شرکت کردند. همانطور که اشاره کردیم، اسقفان نواحی شرقی و مرکزی فلات ایران در این شورا حضور نیافتند. در اسناد آمده که این اسقفان دوری راه را بهانه کرده‌اند. اما برای ذهن جستجوگر سؤال دیگری پیش می‌آید: مگر نه اینکه شخص پادشاه پیک سلطنتی را مأمور فراخوانی اسقفان نمود؟ چطور امکان داشت که اسقفی در ناحیه فارس، یا تبریز یا ری، از فرمان «شاهنشاه» سرپیچی کند و به‌بهانه دوری راه، از حضور در جلسه‌ای به آن اهمیت سر باز زند؟!

با توسل به حدس و گمان، آیا نمی‌توان گفت که عدم حضور رهبران این نواحی به‌خاطر عدم اهمیتشان یا به‌علت کمی تعداد اعضایشان مورد اغماض قرار گرفت؟ شاید اگر مسیحیت در نواحی داخل فلات ایران به آن درجه از رشد و اشاعه رسیده بود که آن را از لحاظ سیاسی تبدیل به عنصری مهم گردانده بود، قطعاً شاهنشاه ساسانی آنها را علی‌رغم «دوری راه» به‌حضور خود به پایتخت فرا می‌خواند! به نظرمی رسد که در این دوره، مسیحیت در فلات ایران و در میان آریاییان گرچه رو به گسترش بود، اما هنوز رشد چشمگیری نیافته بود.

وضعیت روحانی و اخلاقی

سؤال دیگری که پیش می‌آید اینست که چرا اسقفان ایران رأساً اقدام به تشکیل شورا نکردند. برای این سؤال می‌توان پاسخها و علل مختلفی آورد. شاید این امر تا حدی به‌خاطر محدودیت‌هایی بود که حکومت ساسانی بر کلیسا تحمیل کرده بود. اما چرا اسقفان همه در این شورا گرد نیامدند تا اراده و خواست خود را حتی اگر مخالف نظر عده‌ای دیگر بود، به کرسی بنشانند؟ عدم حضور اسقفان نواحی مهمی چون فارس و تیریز و ری را نمی‌توان نادیده گرفت و بی‌اهمیت شمرد. آیا این عدم حضور نشانه اختلافات و عدم اتحاد اسقفان و رقابت‌ها نیست؟ چرا می‌بایست ابتکار عمل در دست اسقفی بیگانه باشد؟ چرا اسقفان قلمرو ساسانی، خود ابتکار عمل را به‌دست نگرفتند؟ حتی اگر فرض کنیم که حضور ماروتا در سال ۳۹۹ برای کسب آزادی برای مسیحیان ایران و سر و سامان دادن به اوضاع کلیسا از لحاظ سیاسی ضروری بود، اما وقتی این آزادی داده شد و کلیسا احساس کرد که یزدگرد سیاست ملایم و ملاحظت‌آمیزی در پیش گرفته، چرا کلیسای ایران رأساً کاری صورت نداد؟

علت این امر را باید در کیفیت روحانی و معنوی کلیسای ایران جستجو کرد. نخست اینکه در میان اسقفان اختلافات شدیدی وجود داشت. یکی از اهداف شورای ۴۱۰، برقراری نظم و اتحاد بود. اما این اتحاد بیشتر در میان اسقفان منطقه بین‌النهرین ایجاد شد. می‌دانیم که لااقل دو اسقف مخالف از سمت خود برکنار شدند. در منطقه شوش، چهار اسقف به‌سبب قدرت و نفوذی که داشتند، زیر بار تصمیمات شورا نرفتند و استقلال خود را حفظ کردند. شورا نیز به این امر تن در داد، با این شرط که تعیین جانشینان ایشان بعد از وفاتشان، با رهبر کل یعنی مطران بزرگ باشد. این جدایی و چنددستگی در کلیساهای قلمرو ساسانی یکی از نقاط ضعف این کلیسا به‌شمار می‌رود.

دوم اینکه مطران‌ها گویا از دانش کافی بهره‌مند نبوده‌اند. در نامه‌ای که از عده‌ای از اسقفان خطاب به یه‌ب‌الله نوشته‌اند، این گله و شکایت مطرح شده که کار اسحاق، مطران بزرگ، بنیادین نبوده و اینکه مطرانهای تیسفون «نه از کائنها و مصوبات شوراها آگاهی دارند، نه از سنت کلیسا.» ایشان اذعان داشته‌اند که بعد از وفات هر مطران که معمولاً در سنین بسیار بالا رخ می‌داده، رقابت شدید و تلخی بر سر تصاحب این مقام در می‌گیرد. شاید بتوان از این نکته این نتیجه را گرفت که هیچیک از اسقفان از لحاظ روحانی و دانش در آن حدی نبود که بتواند کاری صورت دهد و تبعیت و اقتدای سایر اسقفان را جلب کند.

مسأله زبان

باز در اینجا بنظر می‌رسد بزرگترین ضعف کلیسای ایران مسأله زبان کلیسا بود که همیشه سُرّیانی باقی ماند و هیچگاه زبان پهلوی به رسمیت شناخته نشد. طبیعی است که در چنین شرایطی مسیحیت نمی‌توانست در میان اقوام آریایی‌نژاد فلات ایران رسوخ کند و توسعه یابد. شاید در آن روزگار نیز مانند امروز، ایرانیان مسیحیت را دینی بیگانه و «غربی» می‌انگاشتند! حال آنکه مسیحیت مکتبی کاملاً خاور میانه‌ای است و ریشه در فرهنگ شرقی دارد و از همان ابتدا چنانکه گفته شد به مرزهای امپراطوری ایران اشکانی وارد شد و سپس در دوران ساسانی نیز در شهرهای بسیاری از ایران ما اسقفان و کشیشان ایرانی را داریم که برخی از آنها از زمینه مذهب زرتشت به مسیحیت گرویده بودند.

گسترش مسیحیت در میان زرتشتیان

ملاطفت‌های یزدگرد اول موجب قوت گرفتن مسیحیان و گسترش مسیحیت در میان ایرانیان زرتشتی‌تبار گردید. عده‌ای با استفاده از این آزادی به مسیحیت گرویدند. اسامی و شرح حالی که از این افراد در دست است، حاکی از آن است که اینان از اشراف و درباریان بوده‌اند و اکثراً ساکن مناطق غربی ایران یا منطقه بین‌النهرین بوده‌اند. گرویدن این قبیل افراد به مسیحیت، طبعاً موجب نارضایتی عمیق موبدان و زرتشتیان متعصب از این وضع می‌شد؛ ایشان یزدگرد و سیاست‌مآشات او را مسؤول مستقیم این شرایط می‌دانستند.

شاهد این مدعا در خصوص تقویت گرایش به مسیحیت، سندی است مربوط به اواخر سلطنت یزدگرد اول. در این زمان، یزدگرد جفایی را بر مسیحیان آغاز کرد (ر.ش. بخش بعدی در همین فصل) و بعضی را به زندان انداخت. وقتی تئودوسیوس، امپراتور بیزانس خواستار آزادی یکی از این زندانیان گردید، یزدگرد در پاسخ گفت: «او باید با دست خود گواهی کند که دیگر هیچ زرتشتی را به ایمان خود هدایت نخواهد کرد. اگر چنین کند، او را از بند رها خواهم ساخت.»

آزار اواخر سلطنت یزدگرد اول و سلطنت بهرام گور (۴۲۰-۴۲۲)

رهبران مسیحیت در قلمرو ساسانی به‌خوبی احساس می‌کردند که سیاست پادشاه ساسانی در قبال مسیحیان همواره اینچنین ملایم و ملاطفت‌آمیز نخواهد ماند. آشکار بود که پادشاهان ساسانی که مهم‌ترین پشتیبان خود را کاهنان زرتشتی می‌دانند، قادر نخواهند بود برای مدتی طولانی خشنودی مسیحیان و حکومت بیزانس را به بهای خصومت آنان خریدار باشند. طبیعی بود که اوضاع یک روز تغییر کند. و چنین هم شد.

یزدگرد اول از گزارشهایی که به او در خصوص تعداد گروندگان زرتشتی‌تبار به مسیحیت می‌رسید، ناخشنود بود. اما نمی‌توانست مفاد تعهداتی را که طی شورای ۴۱۰ اعلام کرده بود، پس بگیرد. اما شرایطی پیش آمد که بهانه لازم را به دست او داد تا محدودیت‌هایی برای مسیحیت قائل شود. ماجرا از این قرار بود که در اوائل سال ۴۲۰، کشیشی به‌نام هاشو (یا حصو) در شهر هرمزد-اردشیر آتشکده‌ای را که در مجاورت کلیسا بود، ویران ساخت. یزدگرد مسببین و نیز عبدا، اسقف ناحیه را احضار کرد و بعد از بازپرسی، دستور داد که آتشکده بازسازی شود. عبدا چون از این کار سر باز زد، بلافاصله اعدام شد.

از این زمان تا روز مرگ یزدگرد اول (اواخر سال ۴۲۰)، گویا بعضی از مسیحیان زرتشتی‌تبار مورد آزار قرار گرفته و اعدام شده‌اند. از مرثیه‌هایی که باقی مانده، رنجهای «نرسی»، کشیش زرتشتی‌تبار اهل ری، بسیار معروف و تکان‌دهنده است.

بهرام پنجم، معروف به بهرام گور، سیاست مآشات پدر خود را کاملاً نقض کرد و تحت نفوذ موبدان، به آزار و شکنجه و قتل مسیحیان کمر بست. مورخین مسیحی یونانی نوشته‌اند که جلادان حکومت ساسانی روشهایی هولناک برای شکنجه مسیحیان و بازگرداندن آنان به دین قبلی خود اختراع می‌کرده‌اند. اشراف‌زادگان و درباریان زرتشتی‌تبار که به مسیحیت گرویده بودند، بازداشت می‌شدند و از ایشان خواسته می‌شد تا از ایمان جدید خود دست بردارند. اگر از این کار امتناع می‌ورزیدند، مورد شکنجه‌های هراس‌انگیز، مصادره اموال، و مرگ تدریجی با شکنجه‌های محیرالعقول محکوم می‌شدند همانند زنده پوست کردن، افکنده شدن بعنوان طعمه برای موشهای صحرائی گرسنه. در احادیث باقی‌مانده، به اسامی بسیاری از این شهیدان برمی‌خوریم، از آن جمله‌اند مهرشاپور، پیروز اهل گندیشاپور، یعقوب مُثله‌شده، یعقوب دفتردار دربار، هرمز، سوئن، و بنیامین.

در کتاب «اعمال دادیشوع» چنین آمده که همه مسیحیان از الگوی این قهرمانان پیروی نکرده‌اند، بلکه «بسیاری از ایمان برگشتند، عده اندکی اعتراف ایمان را نگاه داشتند، و بسیاری از سرزمین خود گریختند یا اختفا اختیار کردند.»

مقامات ساسانی جسارت را تا به آنجا رساندند که از حکومت بیزانس استرداد فراریان را خواستار شدند. امپراتور بیزانس که در اثر دیدن معجزه شفای پسرش، عمیقاً مسیحی شده بود، از این امر برآشفت و به بهرام گور اعلان جنگ داد. این جنگ به نتیجه‌ای نرسید، اما طرفین معاهده‌ای امضا کردند (سال ۴۲۲) که به موجب آن حکومت ساسانی به مسیحیان آزادی داد و حکومت روم به زرتشتیان.

کشتارهای مسیحیان در این دوره، به صورت روایات و داستانهای سوزناکی درآمده که در کتابهای دیگر به جزئیات آن اشاره شده است.

Besharat66@yahoo.com

www.kelisajavanan.blogfa.com